

این مقاله با هدف بیان مقدمات ضروری برای ورود به بحث برنامه‌ریزی تغییر فرهنگی و اجتماعی، بررسی نظریه انتخاب عقلانی را با رویکرد جامعه‌شناسانه پیش می‌گیرد. انتخاب عقلانی، با الهام از عقلانیت ابزاری ماکس وبر و در چارچوب فردگرایی روش‌شناختی، کار فاعلانی را عاقلانه می‌داند که در چارچوب اعتقاداتشان، نسبت به شقوق ممکنه با توجه به عواقبشان، شقی را برگزینند که برای رسیدن به غایاتشان بهترین راه باشد. مهم‌ترین نظریه‌های منشعب از نظریه انتخاب عقلانی، نظریه تصمیم‌گیری، نظریه بازی و نظریه کنش جمعی است. مقاله در ادامه نظریه‌های جامعه‌شناختی در باب انتخاب عقلانی را به تفصیل بررسی می‌کند؛ نظریه‌های ماکس وبر، جان هرسانی، جیمز کلمن، ریمون بودون و جان الستر. نقدهای وارد شده بر رویکردهای عقلانی صرف، رویکرد تازه‌ای را در نظریه انتخاب عقلانی پدید آورده که از آن به عقلانیت اجتماعی یا انتخاب عقلانی - اجتماعی یاد می‌کنند. در این رویکرد ارزش‌ها، هنجارها و سایر ابعاد اجتماعی نیز در بررسی عمل عقلانی مورد توجه قرار می‌گیرد تا بر اساس آن بتوان عقلانیت در زندگی روزمره را نشان داد و برخی محدودیت‌های عقلانیت را نیز تحلیل کرد.

■ واژگان کلیدی:

انتخاب عقلانی، عقلانیت اجتماعی، عقلانیت محدود شده، انتخاب عقلانی - اجتماعی

رویکرد جامعه‌شناسانه نظریه انتخاب عقلانی

مقدمه‌ای بر تغییرات فرهنگی و اجتماعی برنامه‌ریزی شده

محمد رضا جوادی یگانه

استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

myeganeh@ut.ac.ir

مقدمه

امروزه در جامعه ایران، به مسئله تغییرات همه جانبه در حوزه اجتماعی و فرهنگی اهتمام ویژه‌ای شده است و برای این تغییرات، جستجوی نظریات مناسب نیز اهمیت یافته است. یکی از این نظریات که می‌تواند به کار پیش‌بینی رفتار انسان‌ها و جوامع بیاید، نظریه انتخاب عقلانی است. این نظریه، که یکی از قوی‌ترین حمایت‌های نظری را از شبیه‌سازی و نظریه بازی فراهم می‌آورد، در دهه‌های اخیر تغییرات فراوانی را پشت سر گذارده و از فرض‌های خشک و غیرواقعی حوزه اقتصاد برای رفتار انسان اجتماعی، به سمت رعایت هنجارها و ارزش‌ها و مداخله آنها در تعریف عقلانیت رسیده و به گونه‌ای از «عقلانیت اجتماعی» نزدیک شده است.

فرض اساسی در پیش‌بینی رفتار مردم این است که این رفتارها رویه‌ای منظم و معقول دارد. با شناخت این رویه‌ها و معقولیت‌ها می‌توان بر اساس رویکرد فردگرایی روش‌شناختی، به تحلیلی از جامعه دست یافت و پیش‌بینی روشنی از رفتار مردم داشت و نتیجه فرعی آن نیز اصلاح در رفتار است. اما یکی از راه‌های دستیابی به این معقولیت در رفتارها، استفاده از رویکرد انتخاب عقلانی است. با استفاده از این رویکرد و روش‌های متفرع از آن (به ویژه نظریه تصمیم‌گیری و نظریه بازی) می‌توان مقدمات تغییر فرهنگی و اجتماعی برنامه‌ریزی شده را فراهم کرد.

نوعی از این معقولیت‌ها در نظریه بازی است. در نظریه بازی کلاسیک چهار عنصر اساسی وجود دارد: بازیگران، استراتژی‌ها، نتایج و بازده‌ها. بازده‌ها نشان می‌دهد که برای هر بازیگر از طریق هر یک از نتایج انتخاب شده، چه حاصل می‌شود. بازی‌های متعدد حامل ساختارهای بازده متعدّدند و برای شناخت رفتار عمومی هر گروه و قومی، پیدا کردن قواعد بازی یا ساختار بازده اهمیت اساسی دارد. یعنی پیدا کردن یک مجموعه منسجم که بتواند رفتار آنها را در صورت غالب آن توضیح دهد و پیش‌بینی کند، یعنی هم رفتارهای اکثر جامعه را توضیح دهد و هم در طول زمان این رفتارها را تبیین کند. لذا برای استفاده از نظریه انتخاب عقلانی و نظریات متفرع از آن برای مهندسی فرهنگی، اولاً توجه به مبانی و حدود آن اهمیت دارد. ثانیاً این نظریات در چند دهه اخیر با تدقیق‌های فراوان در مسئله عقلانیت و محدودیت آن، به نوعی درک اجتماعی از عقلانیت رسیده‌اند که بر اساس آن فهم جامعه بشری و پیش‌بینی آن روان‌تر شده است. بر این مبنا، این مقاله قصد دارد تا با رویکردی جامعه‌شناختی، نظریه انتخاب عقلانی را بررسی کرده و تطورات اخیر آن را نشان دهد. این بررسی می‌تواند مقدمه‌ای برای کاربرد نظریه جامعه‌شناختی انتخاب عقلانی در برنامه‌ریزی‌های کلان فرهنگی و اجتماعی باشد.

برای این منظور، پس از تعریف اولیه‌ای از نظریه انتخاب عقلانی، نظریات متفرع از نظریه انتخاب عقلانی به طور خلاصه بیان می‌شود تا حیطه بحث و گسترده‌گی نظریه و کاربرد انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی روشن شود. آنگاه برخی از بحث‌های نظری (امروزه) کلاسیک، در حوزه جامعه‌شناسی درباره نظریه انتخاب عقلانی، شامل نظریات وبر، هرسانی، کلمن، بودون و الستر^۱ مطرح و تلاش می‌شود تا یک نتیجه نظری از این نظریات و تحول در آن ارائه گردد. در

انتها نیز پس از بیان نقدهای وارد بر نظریات جامعه‌شناختی انتخاب عقلانی، بازخورد این نقدها بر نظریه انتخاب عقلانی و در نتیجه تحولات اخیر در این نظریه که منجر به ایجاد نوعی «عقلانیت اجتماعی» شده، بیان می‌شود.

۱- تعریف و ابعاد نظریه انتخاب عقلانی

یکی از برجسته‌ترین پیشرفت‌های اخیر در علوم اجتماعی، ظهور نظریه یا (و) روش‌شناسی‌ای است که «نظریه انتخاب عقلانی»^۱ نامیده می‌شود. اصول و مبانی (آگزوم) کنشگر عقلانی، پایه تقریباً تمام نظریه‌پردازی‌های مؤثر در علوم اجتماعی است. (اودن^۲، ۲۰۰۱؛ استارک^۳، ۱۹۹۴؛ بودون^۴، ۱۹۹۸؛ کلمن، ۱۳۷۷) جذابیت نظریه انتخاب عقلانی (که علت گسترش آن نیز بوده)، اولین بار توسط جیمز کلمن تشریح شد. به نظر کلمن نظریه انتخاب عقلانی به عنوان اساس و پایه یک نظریه، «جذابیت بی‌نظیری» دارد، زیرا مفهومی آن چنان کامل و کاربردی است که «ما را از سؤالات بیشتر بی‌نیاز می‌گرداند» (بودون، ۱۹۸۹). تبیین یک کنش عقلانی، در خودش مستتر است. این یک واقعیت است، زمانی که توضیح دادیم X مورد Y را انجام داده است نه مورد Y را زیرا که مورد Y سودمندتر بود، در اینجا دیگر نیازی نیست که چیز بیشتری بدانیم. حتی اگر علم زیست‌شناسی قادر بود توضیح کافی دهد که در زمان تصمیم‌گیری X برای انجام دادن کار، چه فرایند الکتریکی و شیمیایی در او حادث می‌شود، این امر چیزی به توضیح ما برای اینکه چرا فرد، مورد Y را انجام می‌دهد، نمی‌افزاید. این علم احتمالاً فقط می‌تواند همان فرایند را به زبانی دیگر بیان کند. اما تبیین‌های بیولوژیکی قادر نیستند تبیین عقلانی را تأیید یا انکار کنند. این ویژگی آخر تبیین عقلانی، یعنی این واقعیت که این توضیحات بدون «جعبه سیاه» خنثی و بی‌ارزش است، احتمالاً همان‌طور که کلمن پیشنهاد کرده، منبع اصلی جذابیت نظریه انتخاب عقلانی است. در نظریه انتخاب عقلانی، جامعه مجموعه‌ای از افراد است که کنش عقلانی دارند. کنش عقلانی در این منظر، کنش عقلانی معطوف به هدف در تعریف وبر یا کنش مبتنی بر عقلانیت ابزاری است. این افراد آگاه و مختار و هدف‌مند در هر شرایطی به دنبال بیشینه کردن سود خود هستند. «کار فاعلانی عاقلانه است که در چارچوب اعتقاداتشان، نسبت به شقوق ممکنه و عواقب مختار شقوق، شقی را برگزینند که برای رسیدن به غایاتشان بهترین راه باشد» (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۹). کلمن نیز معتقد است که در برخی موقعیت‌ها، «استفاده از آن مفهوم از عقلانیت که در اقتصاد به کار می‌رود، ضروری است، مفهومی که اساس کنشگر عقلانی را در نظریه اقتصادی تشکیل می‌دهد. این مفهوم بر پایه اندیشه کنش‌های مختلف (یا در بعضی موارد، کالاهای مختلف) استوار است که فایده معینی برای کنشگر دارد و همراه با یک اصل کنش است که می‌توان آن را اینگونه بیان کرد که کنشگر کنشی را انتخاب می‌کند که حداکثر فایده را نصیب او سازد» (کلمن، ۱۳۷۷: ۳۲).

هرسانی^۱ (۱۹۹۸: ۸۳) نیز عمل عقلانی را در زندگی روزمره، رفتاری می‌داند که طی آن افراد بهترین وسایل در دسترس را برای رسیدن به یک هدف مشخص انتخاب می‌کنند. استفان فیشر^۲ (۲۰۰۳)، به صورت خلاصه، مفاهیم و مفروضه‌های نظریه انتخاب عقلانی را چنین بیان می‌کند:

- هدف این نظریه، تولید قواعد جهانی یا عمومی حاکم بر رفتار اجتماعی، از طریق تعریف تعادل می‌باشد. یک تعادل وقتی وجود دارد که هیچ کسی تمایل به تغییر رفتار خود نداشته باشد. این تعادل وقتی است که افراد (نه گروه‌ها)، نفع مورد انتظار خود را، به حداکثر می‌رسانند.
- این نظریه، بر پایه فردگرایی روش‌شناختی است، نه فردگرایی وجودشناختی. یعنی انتخاب عقلانی، وجود گروه‌ها را انکار نمی‌کند، بلکه ادعا می‌کند که فقط افرادند که عمل می‌کنند.
- ترجیحات افراد در این نظریه، متعددی یا تراگذر^۳ است: اگر من A را به B و B را به C ترجیح بدهم، باید A را بر C نیز ترجیح دهم.

زولنای^۴ (۱۹۹۸) معتقد است دو روایت از نظریه انتخاب عقلانی وجود دارد: عقلانیت به معنای سازگاری درونی هنجارها و عقلانیت به عنوان به حداکثر رساندن نفع فردی.

۲- نظریه‌های متفرع از نظریه انتخاب عقلانی

مهم‌ترین نظریه‌های بناشده بر پایه نظریه انتخاب عقلانی، نظریه تصمیم‌گیری^۵، نظریه کنش جمعی^۶ و نظریه بازی^۷ است. نظریه کنش جمعی بیان می‌کند که افراد عاقل به دنبال کسب کالاهای همگانی^۸ گروه خود نمی‌روند، بلکه در ترجیحات خود، طفیلی‌گری را انتخاب می‌کنند؛ بنابراین، اکثر تصمیمات جمعی با شکست روبرو می‌شود. مانسر اولسن^۹ در کتاب معروف «منطق کنش جمعی» (۱۹۶۵) به دنبال بررسی «مسئله کنش جمعی» بود، بدین معنی که چگونه افرادی که در راستای منافع شخصی خویش عمل می‌کنند، نمی‌توانند تدارک کالاها یا خدماتی را که از لحاظ جمعی به نفع همه‌شان است، تضمین کنند.

نظریه تصمیم‌گیری، شیوه‌ها و قواعد تصمیم‌گیری را در فاعلان مختار بررسی می‌کند. بر این اساس معیار مطلوبیت یک عمل و ترجیح آن بر سایر اعمال همیشه درآمد نیست و ممکن است عناصری غیر از مسائل مالی باشد. در قواعد تصمیم‌گیری، دو نوع قاعده کلی وجود دارد: قاعده متوقع؛ و قاعده بیشینی (لیتل، ۱۳۷۳). برای یک تعریف اولیه از نظریه بازی نیز می‌توان گفت: «در نظریه بازی کلاسیک، مجموعه‌ای کنشگر، اعم از فردی و جمعی، تحت مجموعه‌ای از قواعد

1. Harsanyi
2. Fisher
3. Transive
4. Zsolnai
5. Decision theory
6. Collective action theory
7. Game theory
8. Public goods
9. Olson

معلوم، هر یک با مجموعه‌ای از گزینه‌های کنشی معین و نتایج مشخص (یا محتمل)، برای به حداکثر رساندن سود (نفع) فردی خود به تعامل (بازی) با یکدیگر می‌پردازند. مفهوم عقلانیت در این بازی، محدود به «عقلانیت ابزاری فردگرایانه» است و آن چیزی نیست جز «حداکثر کردن سود» از سوی کنشگر در بازی (چلبی، ۱۳۸۱: ۳۸). به نظر فلکینز (۱۹۹۵) نظریه بازی، گروهی از نظریات ریاضی است که منطق آماری را برای انتخاب (عقلانیت) استراتژیک در یک بازی، به کار می‌برد. یک بازی مرکب است از مجموعه‌ای از قواعد که حاکم بر موقعیت رقابتی‌ای است که دو یا چند فرد یا گروه، سعی می‌کنند دریافتی خود را به حداکثر برسانند، یا پرداختی خود را به حداقل برسانند.

۳- انتخاب عقلانی در نظریه‌های جامعه‌شناسی

اولین و هنوز هم اساسی‌ترین حوزه به کارگیری انتخاب عقلانی در خارج از علوم اقتصادی، استفاده از آن در علوم سیاسی است (اودن، ۲۰۰۱). ظاهراً اکثر دانشمندان علوم سیاسی به شدت باورشان شده یا این‌گونه تلقی می‌کنند که انتخاب عقلانی، فردگرایانه است، اما (در این خصوص) چندان به جزئیات معنای دقیق و قصد یا نیت کنشگر نمی‌پردازند. در عین حال، انتخاب عقلانی اساساً به صورت نظریه بازی، وارد حیطه علوم سیاسی شده است.

در جامعه‌شناسی نسبت به علوم سیاسی، مقاومت بسیار بیشتری در برابر انتخاب عقلانی وجود داشته است. بدون شک دلیل آن هم، این است که جامعه‌شناسی تا حدودی، به صورت واکنشی در برابر عقل‌گرایی در نظریه اجتماعی پدیدار شده است. اساساً ریشه‌های جامعه‌شناسی به رمانتیسیسم بازمی‌گردد و اغلب جامعه‌شناسان اولیه در مورد نظریه قرارداد اجتماعی، فایده‌گرایی و نظریه اقتصادی، نگرشی انتقادی داشتند، گرچه همگی بر این باور نبوده‌اند (از جمله اسپنسر و پارتو). در ادامه، دیدگاه مهم‌ترین صاحب‌نظران نظریه انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی بررسی می‌شود.

نظریه ماکس وبر

پیشگام واقعی انتخاب عقلانی در علوم اجتماعی ماکس وبر است. وبر قصد داشت یک نقش اصلی و مهم برای انتخاب عقلانی در علوم اجتماعی تعیین کند. یکی از مهم‌ترین تلاش‌های وبر در این زمینه، طبقه‌بندی کنش است. تعریف ماکس وبر از کنش به لحاظ عقلانی هدفدار، کنشی است که بتوان اعمال فردی را که می‌کوشد با انتخاب وسائلی مقتضی به هدف معینی نایل آید، فهم نمود، مشروط به اینکه کم و کیف وضعیتی که مبنای انتخاب اوست، برای ما آشنا باشد (وبر، ۱۳۶۸؛ ۱۳۷۴). در دو تعریف دیگر، وبر این نوع رفتار را چنین تعریف کرده است:

یک کنش زمانی عقلانی معطوف به مجموعه اهداف معین شخصی است که هدف، ابزار و نتایج ثانوی آن، همگی به شکل عقلایی در نظر گرفته شده و سنجیده شده باشند. چنین بررسی و سنجشی شامل در نظر گرفتن ابزار جایگزین برای هدف

موجود، رابطه این هدف با دیگر نتایج حاصل از به کارگیری ابزار موجود و نهایتاً اهمیت نسبی دیگر اهداف ممکن است (وهر، ۱۳۷۴: ۲۹).

رفتار اجتماعی ممکن است به طور عقلانی طبقه‌بندی و به سمت یک هدف جهت‌گیری شود. این طبقه‌بندی، بر این انتظار مبتنی است که اشیای وضعیت بیرونی یا سایر افراد، به نحو معینی رفتار خواهند کرد و از چنین انتظاراتی، به مثابه «شرایط» یا «وسائل» تحقق موفقیت‌آمیز هدف‌هایی که به طرز عقلانی توسط خود فرد انتخاب شده‌اند، استفاده می‌شود (وهر، ۱۳۶۸: ۷۱).

کنش عقلانی ابزاری از سایر انواع کنش مهم‌تر است، به دو دلیل (اودن، ۲۰۰۱): دلیل اول آنکه، غرب آنچنان از نظر تاریخی توسعه یافته که اکنون کنش عقلانی ابزاری، نوع غالب کنش در فرهنگ غربی است و دوم آنکه، کنش عقلانی ابزاری، از لحاظ روش‌شناختی مقدم است. هنگامی که سعی داریم کنشی را درک کنیم، همیشه باید با این فرض شروع کنیم که باید با کنش عقلانی سروکار داشته باشیم. تنها زمانی که نتوانیم یک کنش را با این فرض که دارای عقلانیت ابزاری است، در نظر بگیریم، در آن صورت می‌توانیم به دیگر انواع تبیین رجوع کنیم. به عبارت دیگر، تمام عناصر غیرعقلانی و ناشی از عاطفه رفتار، باید به عنوان انحراف از نوع خالص رفتار معطوف به هدف، در نظر گرفته شود.

نظریه جان هرسانی

اودن (۲۰۰۱) از یکی از تلاش‌های فراموش شده در جهت خلق جامعه‌شناسی انتخاب عقلانی که توسط اقتصاددانان با نام جان هرسانی، صورت گرفته، نام می‌برد. هرسانی این ایده را به عنوان صورتی از فردگرایی روش‌شناختی تشخیص داده و آن را در برابر کارکردگرایی پارسونز مطرح نموده است. به اعتقاد هرسانی، راه موفقیت، استفاده از نظریه بازی به همراه درک جدید و منحصر به فرد او از «عقلانیت» است، که خود راه‌حل‌های تعیین‌کننده‌ای را برای تمامی موقعیت‌های بازی، به بار می‌دهد و از این طریق برای اغلب موقعیت‌های اجتماعی قابل بسط است. به عنوان مثال، نهادهای اجتماعی را می‌توان با توجه به توازن قدرت میان افراد تبیین کرد.

هرسانی دو رویکرد نظری مخالف را در علوم اجتماعی تشخیص داد: «رویکرد نسبت‌گرایانه^۱»، که فردگرایانه است و «رویکرد کارکردگرایانه»، که جمع‌گراست. از آنجا که هرسانی بیشتر رویکرد اولی را ترجیح می‌دهد، لذا برتری این رویکرد را با ذکر پدیده‌های اجتماعی‌ای از قبیل، پایگاه اجتماعی، ارزش‌های اجتماعی و نهادهای اجتماعی توصیف نمود.

پایگاه اجتماعی جدای از بهره اقتصادی است که مهم‌ترین انگیزه و نیروی محرک رفتار اجتماعی است. پایگاه اجتماعی یعنی یک شخص، زمانی در یک گروه از موقعیت اجتماعی بسیار بالایی برخوردار است که تمامی یا اکثریت اعضای گروه، رفتاری کاملاً متفاوت نسبت به او نشان دهند. دیگر اعضای گروه تنها زمانی نسبت به شخص خاصی از گروه رفتاری متفاوت نشان خواهند داد که به فعالیت‌های او در داخل گروه، اهمیت ویژه‌ای نشان دهند. از این جهت، پایگاه اجتماعی،

شکلی است از مناسبات قدرت و به توانایی فرد برای تأثیرگذاری بر روی دیگر افراد از طریق پاداش و (یا) تنبیه بستگی دارد. به اعتقاد هرسانی، تبیین نهایی پایگاه اجتماعی، با توجه به توانایی فرد برای مواجهه با پاداش‌ها و تنبیه‌ها ممکن است.

ارزش‌های اجتماعی نقش بسیار مهمی را در رویکرد کارکردگرا و همونوگرایانه‌ای که توسط پارسونز ارائه شده، ایفا می‌کند. به گفته هرسانی، مهم‌ترین نقص این رویکرد آن است که نمی‌تواند تغییر اجتماعی را تبیین کند. اما در مقابل، رویکرد نسبت‌گرایانه می‌تواند دگرگونی و ثبات را (در کنار هم) در نظر بگیرد. ارزش‌های اجتماعی و دگرگونی و ثبات آنها، در ذات، با توجه به نفع شخصی افراد تبیین شده‌اند. هنگامی که تغییر در ارزش‌ها در خدمت نفع شخصی تعداد نسبتاً زیادی از افراد جامعه در می‌آید و هنگامی که فشار برای سازگاری، آن قدر شدید نباشد، در آن صورت دگرگونی در ارزش‌های اجتماعی را خواهیم داشت.

البته در نقد این نظر هرسانی، باید گفت که این نوع از تحلیل، متغیرهای واسطه را در نظر نمی‌گیرد. یعنی درست است که نفع شخصی افراد علت تغییر است، ولی جزء اخیر این علت‌ها کدام است به نظر می‌رسد علت فردی، علت‌های دور عمل باشد و در ضمن در این نظریه بر سازوکار نیز تأکید نشده است. سازوکارها است که تغییر را ایجاد می‌کند، هر چند که ممکن است در دو مقوله که سازوکار متفاوتی دارند، نفع یکسان باشد.

نهادهای اجتماعی نیز مانند ارزش‌های اجتماعی، به عنوان یک انگیزه در مردم برای تغییر رفتارشان، توسط هرسانی تبیین شده‌اند. هرسانی، در همراهی این تعبیر فردگرایانه از نهادهای اجتماعی، مفهومی فردگرایانه از کارکرد اجتماعی را نیز پیشنهاد می‌کند. از نظر او، کارکرد اجتماعی یک نهاد، به عنوان تمامی منافعی که اعضای جامعه از عملکرد خود به دست می‌آورند، تعریف شده است. مفهوم فردگرایانه کارکرد اجتماعی، با مفهوم جمع‌گرایانه‌ای که بر اساس آن نهادهای اجتماعی، در کل با توجه به سهم‌شان در بقای نظام اجتماعی تبیین می‌شوند، در تعارض است. به اعتقاد اودن، تبیین هرسانی از قشربندی نیز، بهتر از آنچه که دیویس و مور گفته‌اند، نیست. هرسانی با کم‌رنگ کردن تمایز مهمی که دیویس و مور میان جایگاه اجتماعی و پایگاه همراه آن جایگاه گذاشته‌اند، مطلب خود را با تبیین دورانی پایگاه اجتماعی با توجه به پایگاه اجتماعی پایان می‌دهد. علت این مسئله شاید این باشد که هرسانی به عنوان یک اقتصاددان و فردگرای روش‌شناختی، درک یا مفهوم درستی از ساختار اجتماعی نداشت. چنین مفهومی در جامعه‌شناسی انتخاب عقلانی، توسط جیمز کلمن ارائه شده است.

نظریه جیمز کلمن

جیمز کلمن تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۵، سردمدار مسلم و بی‌چون و چرای جامعه‌شناسی انتخاب عقلانی بوده است. زندگی او تلاشی پایدار و پیوسته در جهت کل‌گرایی یکپارچه و نیز فردگرایی بوده است. به عقیده وی در دهه ۱۹۵۰، جامعه‌شناسی به دو بخش تقسیم شده بود: بخش اول جامعه‌شناسی نظری است که جامعه را به عنوان یک مجموعه یا نظام در نظر می‌گیرد.

در این بخش کلیت گرا، سنت مطالعات اجتماعی^۱ قابل ردیابی است که از اجتماع به عنوان واحد تحلیل استفاده می‌کند. بخش دوم، جامعه‌شناسی تجربه‌گرایانه با روش پیمایشی است که تقریباً می‌توان گفت منحصرأ به فرد، به عنوان واحد تحلیل می‌پردازد. احتمالاً، اولین بیان روشن کلمن را که به فردگرایی انتخاب عقلانی تبدیل شد، می‌توان در مقاله‌ای با عنوان «تصمیمات جمعی»^۲ در سال ۱۹۶۴ یافت. او با الهام از نظریه فردگرایانه مبادله هومنز، انتقاد دارد که «جامعه‌شناسان، ویژگی‌هایی را به خود گرفته‌اند که گویی نقطه شروع آنها، نظام اجتماعی‌ای است که در آن هنجارها وجود داشته و افراد تا حدود زیادی تحت تسلط و حکمفرمایی این هنجارها هستند.» به تعبیری، آنها از نقطه شروع جامعه، آغاز نمی‌کنند. کلمن می‌گوید که عمده‌ترین نقص این شیوه، این است که نظریه جامعه‌شناسی سنتی را به کناری گذاشته و نمی‌تواند به مشکل اصلی و مهم جامعه‌شناسی پاسخ بدهد. این مشکل، چیزی است که توسط هابز مطرح شده است، یعنی: چرا جنگ همه علیه همه وجود ندارد؟

۴۰

در این مقاله، دقیقاً به شیوه‌ای مخالف آنچه که از سوی حامیان نظریه انسان جامعه‌شناختی اتخاذ شده، خواهم پرداخت. من هم یک اشتباه متقابل خواهم داشت، اشتباهی که می‌تواند ثمربخشی بیشتری داشته باشد. من می‌خواهم نظریه تصمیمات جمعی را گسترش دهم و در این کار با تصویری از یک انسان کاملاً آزاد شروع می‌کنم: انسانی که جامعه‌پذیر نشده است، کاملاً در جهت نفع فردی عمل می‌کند و هیچ محدودیتی از سوی هنجارهای یک نظام بر او وجود ندارد و تنها به صورت عقلانی در جهت بیشتر کردن منافع خود، محاسبه می‌کند. این، بیشتر تصویر انسانی است که توسط اقتصاددانان ترسیم می‌شود و به واسطه آن اقتصاددانان به یک بخش از سؤال هابز پاسخ داده‌اند: اینکه چگونه ممکن است با انسان‌هایی که همگی در جهت نفع فردی عمل می‌کنند، نظام اقتصادی را آن گونه سامان داد که کنش‌های فرد به دیگران سود برساند. این نبوغ آدم اسمیت بود که پاسخی را برای این بخش از سؤال هابز ارائه داد. (کلمن، ۱۹۶۴: ۱۶۷، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۲۹۳)

درباره این نظر کلمن، این نکته قابل ذکر است که آیا دنبال کردن نفع فردی، خود تعقیب یک هنجار نیست به نظر می‌رسد که این تحلیل در ذات خود، یک تعارض را داشته باشد. یعنی می‌توان نظامی را تصور کرد که در آن، انسان‌ها این گونه جامعه‌پذیر شده‌اند که به دنبال نفع شخصی خود باشند و الا از کجا می‌توان نتیجه گرفت که انسان فارغ از جامعه، به دنبال نفع شخصی خود است و نفع شخصی ذاتی او است (البته می‌توان در یک منظر دیگر، معرفت شهودی در باره مسائل اخلاقی را پاسخ به این مسئله دانست که خارج از حیطه این نظریه است.) در هر حال، پاسخ خود کلمن به هابز، «نظریه مبادله» است که، نه تنها الهام‌گرفته از آدم

اسمیت و هابز است، بلکه در عین حال از «نظریه انتخاب همگانی»^۱ جیمز بوکانان^۲ و گوردن تالوک^۳ نیز تأثیر پذیرفته است. او نیز مانند بوکانان و تالوک، از نظریه بازی برای تحلیل «بازی قانونی تجارت رأی دادن»^۴ استفاده می‌کند. همچنین، همانند آن دو، بیشتر بر نفع فردی تأکید دارد تا بر عقلانیت به عنوان جوهر انسان اقتصادی. از آن زمان به بعد، کلمن متقاعد شد که فرض کند نفع شخصی، نقطه شروع مناسبی برای نظریه اجتماعی است.

عناصر پایه و اصلی نظریه کلمن درباره نظام‌های اجتماعی، کنشگران و منابع یا وقایع‌اند. کنشگران در این منابع و وقایع، منافعی داشته و بر برخی از آنها تسلط دارند. اصلی‌ترین ایده‌های نظری عبارت‌اند از: (۱) اینکه افراد به دنبال نفع فردی‌اند و به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی می‌خواهند سود حاصل از منابع و وقایع را به حداکثر برسانند. (۲) اینکه به منظور به حداکثر رسانیدن این سود، تسلط بر این منابع و وقایع را با یکدیگر مبادله می‌کنند.

کاملاً روشن است که نظریه نظام‌های اجتماعی کلمن، خود یک نظریه مبادله است که از علم اقتصاد و انتخاب همگانی وام گرفته و مانند نظریه انتخاب همگانی، فردگرایانه است. در روایت‌های اولیه نظریه مبادله کلمن، افراد تسلط بالفعل^۵ بر منابع و وقایع دارند، اما هیچ‌گونه کنترل رسمی^۶ یا حقوق قانونی ندارند. در عین اینکه ممکن است بر دیگر افراد تسلط یا قدرت داشته باشند، اما از هیچ حقی برای دستور دادن یا اقتدار برخوردار نیستند. هیچ‌گونه هنجار اجتماعی نیز برای قاعده‌مند کردن مبادله میان افراد وجود ندارد. همان‌طور که قبلاً هم مشاهده شد، اصرار اصلی کلمن، نجات جامعه‌شناسی از تبیین‌هایی با توجه به هنجارها و دیگر عناصر اجتماعی بوده است و سرانجام، حقوق و هنجارها و اقتدار اشتقاقی^۷ آنها و نیز سرمایه اجتماعی، به عناصر بااهمیت در نظریه اجتماعی کلمن تبدیل می‌شوند. ظاهراً تأکید بر حقوق و نقش آن در جامعه‌شناسی، از دور کیم و پارسونز گرفته شده است. اما او گرایش فردگرایانه‌اش را بیشتر برای تبیین ظهور و بقای آنها (به عنوان متغیر وابسته) حفظ می‌کند تا برای پذیرفتن‌شان به عنوان مسلم^۸ برای تجزیه و تحلیل (به عنوان متغیر مستقل). به نظر کلمن سؤال نظریه انتخاب عقلانی این است که چرا و چگونه یک هنجار پیدا می‌شود و چگونه باقی می‌ماند. همین سؤال هم برای حقوق و روابط اقتدار پیش می‌آید: «تنها به این دلیل که نظریه انتخاب عقلانی نمی‌تواند هنجارهای اجتماعی را مسلم بپندارد، حتی اگر هنجارها در تمامی نظام‌های اجتماعی یافت شوند؛ این نظریه نمی‌تواند روابط اقتدار را به عنوان داده مسلم بپذیرد، حتی اگر این اقتدار در تمامی نظام‌های اجتماعی موجود باشد» (کلمن، ۱۹۹۲: ۱۴۲، به نقل از اودن، ۲۰۰۱).

1. Public choice
2. Buchanan
3. Tullock
4. Legislative game of vote trading
5. De Facto
6. De Jure
7. Derivative
8. Given

در اینجا نیز در نقد نظر کلمن، باید تحلیل علت ظهور را از تحلیل علت بقا متفاوت دانست. این دو لزوماً یکی نیستند، ممکن است ظهور هنجار به دلیل تصادف باشد و بقای آن به دلیل کارکرد یا نفعی که دارد.

به هر حال احساس اودن این است که کلمن دیگر به امکان ایجاد یک حوزه پاک و ساده^۱ اعتقاد ندارد. تبیین او از ظهور و بقای هنجارها، فقط با توجه به خود افراد به تنهایی، نبوده است. ظهور هنجارهای اجتماعی مشروط به وجود دو شرط لازم و کافی است (کلمن، ۱۳۷۷: ۳۷۹). می‌توان این دو شرط را اجتماعی ساختاری نامید. اولین شرط، وجود هزینه‌های بیرونی^۲ یک کنش است که نمی‌توان بر آن از طریق تعاملات^۳ ساده چیره شد، تعاملاتی که کنترل بر یک کنش را در اختیار آنهایی قرار می‌دهد که هزینه‌های بیرونی را تجربه می‌کنند. دومین شرط آن است که می‌توان از طریق کسانی که بر پایه عقلانی به یک هنجار عمل می‌کنند، بر مشکل طفیلی‌گری مرتبه دوم غلبه نمود. این شرط به وجود روابط اجتماعی میان افراد ذینفع^۴ بستگی دارد. مشاهده‌ای نظیر همین مورد، تحلیل اقتصادی مبادله بازار است. به اعتقاد کلمن، مؤسسات و معاملات اقتصادی به وجود اعتماد میان کنشگران بستگی دارد و «از این رو «اعتماد» یک رابطه میان دو کنشگر است» و «نه تنها به میانگین «سطح» اعتماد، بلکه به «سازمان اجتماعی» اعتماد نیز بستگی خواهد داشت». پیامدهای جالب توجه این امر برای نظریه انتخاب عقلانی، «ترکیبی خواهد بود متشکل از نظریه انتخاب عقلانی و نظریه ساختاری» (کلمن، ۱۹۹۲: a: ۱۴۷، به نقل از اودن، ۲۰۰۱).

باز هم می‌توان به کلمن خرده گرفت که وی از تعارض منافع شروع کرده است، در حالی که بهتر بود از همسانی و تقریب منافع و نقش آن در تأسیس هنجارها آغاز می‌کرد و بعد به تدریج به تعارض منافع و طفیلی‌گری می‌رسید. شاید در ابتدای تأسیس جامعه، این قدر طفیلی‌گری نبوده و بعدها تفاوت‌های فردی و روابط قدرت، منجر به آن گردیده و از آن طریق هنجارها و حقوق ایجاد شده است. یعنی مسئله طفیلی‌گری مبدأ تشکیل جامعه نیست، بلکه از جامعه در حال کاره ناشی شده است. انسان‌ها در ابتدا می‌توانسته‌اند بر اساس نفع، خوشبینانه در کنار هم جمع شوند و بعد منافع آنها را وسوسه کند.

همچنین، بر خلاف نظر کلمن می‌توان نتیجه گرفت که جستجوی نفع فردی لزوماً نباید در ابتدای جامعه وجود داشته باشد، بلکه خود یک هنجار اجتماعی و محصول ساختار جامعه است. مسئله این است که جامعه در آغاز شکل‌گیری، چگونه بوده و به «نفع» چگونه نگاه می‌کرده است.

تا اینجا، جنبه فردگرایانه کار کلمن ارائه شد و اکنون به جنبه کل‌گرایانه او پرداخته می‌شود که عبارت است از «ساخت‌گرایی». این نگاه از ابتدا در او وجود داشته، اما در دو کتاب اخیر او بیش از دیگر آثارش تکرار شده است کتاب‌های «قدرت و ساختار جامعه» (۱۹۷۴) و «جامعه ناهمگون»

1. Clean sweep
2. Externality
3. Transactions
4. Beneficiary
5. Functioning

(۱۹۸۲). کلمن در این کتاب‌ها، بر اهمیت گسترش گونه‌های جدیدی از کنشگران اجتماعی در جامعه نوین امروزی، تأکید دارد؛ کنشگرانی از قبیل دولت‌ها، شرکت‌های بزرگ (سازمان‌های صنفی)، اتحادیه‌های کارگری، احزاب و غیره. ظهور این کنشگران بر روی صحنه، منجر به تغییر کامل ساختار اجتماعی گردیده است. در اهمیت خاص این تغییر ساختار، همین بس که منزلت آنها به عنوان اشخاص «حقوقدان»^۱ یا «قانونی»^۲ همراه با حقوق و وظایف مخصوص به خودشان، این امکان را برایشان فراهم می‌سازد تا بتوانند بر میزان قدرتی که قبلاً در این اشخاص خیالی مشاهده نشده، تمرکز کنند. موضوع اصلی دو کتاب کلمن، این است که جامعه یا نظام اجتماعی را باید ترکیبی از دو عنصر تصویر نمود: اشخاص طبیعی و کنشگران اشتراکی یا جمعی^۳. از این رو با سه نوع متفاوت از روابط مواجه خواهیم شد: (۱) میان اشخاص طبیعی، (۲) میان کنشگران اشتراکی و (۳) میان اشخاص طبیعی و کنشگران اشتراکی (کلمن، ۱۹۷۴: ۸۷، به نقل از اودن، ۲۰۰۱). کلمن، گونه سوم این رابطه‌ها را ناهمگون می‌نامد، زیرا مستلزم (حضور) کنشگران یا اشخاصی، از انواع متفاوت و به لحاظ اندازه و قدرت است. نتیجه قهری تمایز میان اشخاص طبیعی و کنشگران اشتراکی، این است که میان افراد و جایگاه‌هایی که آنها به عنوان کنشگران جمعی اشغال خواهند کرد، تمایز قائل شویم.

تفاوت اصلی آن دو در این است که کلمن می‌پذیرد که کنشگران جمعی بزرگ، برای خودشان علائق و منافع دارند، که با علائق اشخاص طبیعی که جایگاه‌هایی را در میان این جمع‌ها و شرکت‌های بزرگ اشغال می‌کنند، کاملاً متمایز است. از این رو، کنشگران اشتراکی بزرگ، در کنش‌های خود، در جهت رسیدن به اهداف‌شان، که همان هدف یا مقصودی است که در بسیاری از موارد، رشد و بالندگی (در حد کمال) را در بردارد، ترغیب می‌شوند و به همین دلیل، برای آنها منافع عضویت، صرفاً به عنوان نوعی محدودیت در نظر گرفته می‌شوند. اگر چنین باشد، ساختار اجتماعی نه تنها به عنوان محدودیت‌های وارد بر کنش، بلکه مستقیماً به صورت یک عامل تعیین‌کننده منافع کنشگران، وارد تبیین‌های انتخاب عقلانی می‌شود. این نکته که خانوارها سود را، شرکت‌ها منفعت را، سیاستمداران رأی را و دیوان‌سالاران بودجه را به حداکثر می‌رسانند، به ساختار اجتماعی مربوط می‌شود و نه به استعداد شخصی.

به نظر اودن، ساختارگرایی کلمن، انحراف موقتی از مسیر فردگرایی او نبوده است، بلکه بخش ماندگار نظریه اجتماعی او محسوب می‌گردد. او مباحثی را که در کتاب‌های «قدرت و ساختار جامعه» و نیز «جامعه ناهمگون» مطرح می‌کند، بار دیگر با همان شدت، در کتاب دیگرش با عنوان «بنیان‌های نظریه اجتماعی» (۱۳۷۷، فصل سوم و چهارم) و نیز در جلسه سخنرانی ریاست «انجمن جامعه‌شناسی آمریکا» در سال ۱۹۹۲، بازگو می‌نماید. کلمن در آن سخنرانی، این‌گونه استدلال می‌کند که موقعیت‌ها یا مشاغل، توسط اشخاص اشغال شده‌اند و خود این اشخاص هم عناصری از ساختار اجتماعی کنشگران جمعی‌اند که با اهداف خاصی ساخته شده‌اند. بنابراین

1. Juristic
2. Legal
3. Corporate actor

روابط میان کنشگران جمعی، روابط میان موقعیت‌ها است، نه میان خود اشخاص و این، همیشه ایده اصلی کل‌گرایی اجتماعی بوده است.

کلمن در انتهای فعالیت حرفه‌ای خود، هنوز هم رویکرد خود را با توجه به دو جزء تشکیل‌دهنده زیر توصیف می‌کند: اول همان انتخاب عقلانی است، دوم ساختار اجتماعی است که بر محدودیت‌ها، انگیزه‌ها و یا زمینه‌های کنش دلالت دارد و گذارهای میان سطوح خرد و کلان را مطرح می‌سازد. او به منظور ایجاد تمایز میان رویکرد خود با دیگر رویکردها، آن را «رویکرد ساختاری عقلانی»^۱ می‌نامد.

کلمن، به دلیل همین نگاه ساختارگرایانه‌اش نسبت به نظام اجتماعی، بیش از آنچه که در مقاله‌اش با عنوان «تصمیمات جمعی» در ۱۹۶۴ به نظر می‌رسد، نظریه اقتصادی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. بیست سال بعد، هنوز هم معتقد بود مسئله اصلی علوم اجتماعی، حرکت از یک الگوی رفتار فردی به سوی یک نظریه رفتار در نظامی مرکب از همان افراد است.

اما هنوز هم معتقد است که این مشکل را تنها می‌توان از طریق در نظر گرفتن صریح و آشکار سازمان اجتماعی به هنگام این انتقال برطرف نمود، نه اینکه تصور کنیم این مشکل از میان رفته است. مشکل علم اقتصاد (و جامعه‌شناسی بسیار کمی) این است که ساختار اجتماعی را نادیده می‌گیرد. این مسئله واقعاً جای تأسف دارد، به این دلیل که آشنایی هر چه بیشتر با ساختار اجتماعی، امیدبخش‌ترین مسیر در جهت پیشرفت علمی در اقتصاد است. جامعه‌شناسی انتخاب عقلانی، برخی از عناصر را از اقتصاد نوکلاسیک وام گرفته است، اما در نظر گرفتن جدی سازمان اجتماعی و نهادهای اجتماعی، سبب تمایز این دو می‌گردد. کلمن می‌گوید: «اقتصاد نوکلاسیک، یا کلاً چنین ساختار اجتماعی را نادیده می‌گیرد و یا آن را همچون موجودی خطرناک فرض می‌کند، در حالی که نظریه انتخاب عقلانی در علوم اجتماعی برای در نظر گرفتن ساختار اجتماعی از پیش موجود^۲، به عنوان برون‌زادی (یا یک متغیر بیرونی)^۳ در تحلیل نظام‌های در حال کار کرد^۴، لحظه‌ای درنگ نمی‌کند.»

علامت مشخصه نظریه انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی، وجود یک مفروضه عقلانیت در بخشی از افراد است، اما جایگزین‌سازی مفروضه بازار کامل با ساختار اجتماعی، گاهی خطرناک توصیف‌شده و زمانی دیگر به عنوان برون‌زادی در نظر گرفته می‌شود که کنش‌های افراد را به سوی نتایج نظام‌مند هدایت می‌کند (کلمن، ۱۹۹۴: ۱۶۷، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۲۹۷).

کلمن، در کتاب «بنیان‌های نظریه اجتماعی» (۱۳۷۷)، به فردگرایی روش‌شناختی، روی می‌آورد. وی به گونه‌ای از فردگرایی روش‌شناختی معتقد است، اما اضافه می‌کند که این «گونه‌ای خاص» است و آن را این گونه توصیف می‌کند:

1. Rational-structural approach
2. Prior social structure
3. Exogenous
4. Functioning systems

در اینجا هیچ مفروضه‌ای نیست که تبیین رفتار نظام بر مبنای کنش‌های افراد و جهت‌گیری‌های آنها را نقض کند. به نظر می‌رسد کنش متقابل افراد، به پدیده‌ای نوظهور در سطح نظام منجر شود، که این پدیده از سوی افراد، نه مورد نظر است و نه پیش‌بینی می‌شود. علاوه بر این، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد مبنی بر اینکه می‌باید به دلیل هدف مسلم فرض‌شده، تبیین را در تمامی مسیر به سوی سطح فردی، رضایت‌بخش و سودمند در نظر گرفت. بلکه در اینجا ملاک، عمل‌گرایانه است: تبیین تنها زمانی سودمند و رضایت‌بخش خواهد بود که برای انواع مخصوصی از مداخله‌ای که برایش در نظر گرفته شده، مورد استفاده قرار بگیرد. معمولاً این ملاک، نیازمند تبیینی است که در سطحی پایین‌تر از سطح نظام به عنوان یک کل، قرار خواهد گرفت، اما این سطح لزوماً، سطحی نیست که بر پایه کنش‌های فردی و جهت‌گیری‌های آنها قرار بگیرد (کلمن، ۱۳۷۷: ۲۰).

۴۵

اکنون کلمن برداشتی متفاوت با نظریه رایج انتخاب عقلانی دارد و آن این است که فردگرایی روش‌شناختی می‌تواند در بیش از یک سطح (یعنی سطح فردی) فعالیت کند. بنابراین برای برخی از اهداف، شخص می‌تواند تحلیلی از یک نظام کنش را در میان بنگاه‌هایی چون کنشگران، به اجرا در آورد، بدون آنکه وارد سطح افراد داخل بنگاه (در پایین) شود. به نظر او، برای برخی از پژوهش‌ها، شخص می‌تواند انصاف به خرج داده و کنشگران اشتراکی را به عنوان کنشگر دانده تمام خصوصیات و ویژگی‌ها در نظر بگیرد. البته کلمن، آگاه است که موضوع این نیست که تعریف وی از فردگرایی روش‌شناختی، تا چه اندازه به عنوان فردگرایی روش‌شناختی مصطلح درک می‌گردد: فردگرایی روش‌شناختی صحیح، اشخاص طبیعی کنش‌های اشخاص طبیعی را به عنوان تنها نقطه شروع، در نظر گرفته و به نظام کنشی که در میان آنها رخ می‌دهد، توجه می‌کند. اما فردگرایی روش‌شناختی کلمن، تنها فرد طبیعی را نقطه شروع نمی‌داند.

نظریه ریمون بودون

ریمون بودون، جامعه‌شناس فرانسوی نیز یکی از اولین پیشگامان عرصه جامعه‌شناسی انتخاب عقلانی است (اودن، ۲۰۰۱). بودون کمتر ساختارگراست و بیشتر به جنبه ذهنی یا روان‌شناختی انتخاب عقلانی علاقه دارد. ماکس وبر، مهم‌ترین سرچشمه‌ای است که بودون از آن الهام گرفته است. بودون نیز مانند وبر به معنای ذهنی کنش یا باورها توجه دارد. وی، یک الگوی شناختی^۱ یا جایگزینی برای انتخاب عقلانی را پایه‌گذاری می‌کند (بودون، ۱۹۹۸)، که در ادامه شرح آن خواهد آمد. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، بودون الگوی شناختی را عمومی‌تر از انتخاب عقلانی تصور می‌کند و انتخاب عقلانی را همچون موردی خاص در آن جای می‌دهد. یکی از دلایلی که برای عمومی‌تر بودن الگوی شناختی ذکر می‌شود، آن است که الگوی شناختی، در برگیرنده کنشی است که نه منفعت‌طلبانه و نه حتی ابزاری است.

برخلاف کلمن، بدون آماده صرف نظر کردن از «انسان جامعه‌شناختی» نیست. هرچند انسان جامعه‌شناختی بودن، همانی نیست که ما به آن عادت داریم، بلکه یکی از خویشان نزدیک انسان اقتصادی است، با این تفاوت که نسبت به انسان اقتصادی، از عقلانیت کمتری برخوردار است. بودن در ابتدا، روایت انتخاب عقلانی خود را بر پایه ایده «عقلانیت محدود و ذهنی»^۱ هربرت سیمون^۲ بنیان نهاده بود، اما بعدها بیشتر به جامعه‌شناسی تفهیمی زیمل و وبر تکیه نمود.

در عین حال، بودن علاقه خاصی به مسئله‌های نظمی ندارد. بودن مانند اغلب دانشمندان علوم اجتماعی، دریافت که حداقل برای اهداف تبیینی باید نظم اجتماعی را به عنوان داده‌ای مسلم بپذیرد. به اعتقاد بودن «وضع طبیعی»^۳، چیزی نیست مگر یکی از چندین پارادایم پذیرفته شده در جامعه‌شناسی.

بودن در یکی از اولین مقالات خود، سه الگوی اصلی در جامعه‌شناسی کلان را تشخیص داده است که عبارت‌اند از: کارکردگرایی، نفومارکسیسم و تحلیل کنش متقابل. او شخصاً مورد سوم را ترجیح می‌دهد و از آن به عنوان «تحلیل انباشته کنش‌ها»^۴ یاد می‌کند. بیشترین علاقه او به پیامدهای ناخواسته و مخصوصاً نابهنجار کنش متقابل است. ویژگی پارایم کنش متقابل^۵، منطق موقعیتی و فردگرایی روش‌شناختی است.

این اصل بدین معناست که جامعه‌شناس می‌باید روش یا شیوه‌ای را به کار گیرد که افراد یا کنشگران فردی را در نظر داشته باشد. این افراد یا کنشگران فردی می‌باید در نظامی از کنش‌های متقابل به عنوان ذرات منطقی تحلیل جامعه‌شناس، آمده باشند. جامعه‌شناسی، به منظور توضیح همان اصل به شیوه‌ای منفی، نمی‌تواند آن قدر تنزل یابد که خود را از طریق نظریه‌ای راضی کند که یک انبوهه را (یک کلاس، یک گروه، یک ملت) به عنوان اساسی‌ترین واحد، در نظر می‌گیرد (بودن، ۱۹۸۱: ۳۶، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۳۰۷).

اودن معتقد است که نکات قابل تأملی درباره فردگرایی روش‌شناختی بودن وجود دارد. به عنوان مثال، او فرض می‌کند که می‌توان عبارتی مانند جمله زیر را با قدرت ادا کرد. عبارتی مانند: «آلمان هزینه‌های جنگ را به تسلیم ترجیح می‌دهد». تنها به این دلیل که این گزاره، نشان‌دهنده کنشگر چند رئیسه^۶ است که با یک سازوکار تصمیم‌گیری جمعی یعنی دولت آلمان، ارائه شده است. در حقیقت، به نظر می‌رسد که بودن از اصطلاح «فردگرایی روش‌شناختی» در معنا و مفهوم ضعیفی استفاده کرده است.

بر خلاف نظر اودن، باید گفت که البته بودن دقیقاً چنین چیزی را نگفته است. در این مورد بودن معتقد است مجموع «هیئت حاکمه آلمان» به این نتیجه رسیده‌اند که هزینه جنگ کمتر

1. Bounded and subjective rationality
2. Simon
3. State of nature
4. Analysis of the aggregation of actions
5. Interactionist
6. Many-headed

از تسلیم است (بودون، ۱۳۷۰: ۵۰). آیا نمی‌توان تصور کرد که یک حکومت به وفاقی بر سر یک تصمیم برسد، تصمیمی که محصول یک فرد نیست، بلکه توسط هیئت حاکمه (و نه افراد، حتی با نگاه فردگرایی روش‌شناختی) اخذ شده یا پذیرفته شده باشد.

بودون نیز مانند کلمن، نظام اجتماعی یا ساختار آن را، همچون مجموعه‌ای از موقعیت‌های درهم تنیده و مستقل از هر یک از افراد تصور می‌کند. با نگاهی به تبیین او از ناکامی تحصیلات عالی کوتاه‌مدت^۱ در فرانسه، این موضوع روشن‌تر خواهد شد. به اعتقاد بودون، منطق موقعیت برای آنهایی که تصمیم به ادامه تحصیلات عالی گرفته‌اند، همانند دوراهی زندانی است. هر دانشجو که با دو گزینه تحصیلات عالی بلندمدت یا کوتاه‌مدت مواجه شود، علاقمند خواهد بود گزینه اول را انتخاب کند. اما اگر همگی دانشجویان چنین تصمیمی بگیرند، برخی از آنها نتایجی بدتر از انتخاب تحصیلات کوتاه‌مدت عایدشان خواهد شد (بودون، ۱۳۷۰: ۱۲۵-۱۱۷) این پیامد، در کنار دیگر عوامل، نتیجه این فرض است که دانشجویان تصور می‌کنند که با یکدیگر برابرند. در عوض، به جای این تصور که دانشجویان از طبقات مختلفی بوده و خانواده‌هایشان در اصلی‌ترین جهات با یکدیگر تفاوت دارند، الگویی را در نظر گرفته است که دسترسی نابرابر به تحصیلات بالاتر را برای دانشجویانی با پیش‌زمینه‌های اجتماعی متفاوت تبیین می‌کند. بودون، علاوه بر دقت به تفاوت‌هایی در ارزش‌ها و توانایی‌های زبانی افراد، توجه همگان را به تفاوت‌هایی در ارزیابی امتیازات، معايب و خطراتی که همراه سرمایه‌گذاری در تحصیلات عالی وجود دارد، جلب می‌کند. با همه این احوال، در میانگین سطح تحصیلات، افزایش چشمگیری موجود بوده است. مشکل بعدی، چگونگی تبیین این موضوع است که چرا این افزایش، به افزایش مورد انتظار در تحرک اجتماعی میان نسلی، منجر نشده است. بودون، پاسخ خود را با توجه به موجودی ثابت موقعیت‌های اجتماعی که می‌باید پر شوند، ارائه می‌کند. هنگامی که صف رسیدن به موقعیت‌های بالاتر می‌شود، در آن صورت با افزایش روزافزونی از افرادی مواجه خواهیم شد که ادعا می‌کنند این موقعیت‌ها بی‌اثر خواهند شد.

مدل شناختی انتخاب عقلانی

بودون (۱۹۹۸) معتقد است به جای تلاش برای ره‌نمایدن نظریه انتخاب عقلانی از چنگال انتقادات (که در ادامه خواهد آمد)، راه سودمندتر، پرسش راجع به اصول اساسی نظریه انتخاب عقلانی است. بخش ضعیف نظریه انتخاب عقلانی مربوط به دستاورد فردگرایانه آن نیست، بلکه مربوط به تعریف آن از «عقلانیت». شامل اراده، نفع فردی و به حداکثر رساندن سود می‌شود، که عقلانیت ایزاری است. آیا ضرورت دارد این دیدگاه خیلی خاص راجع به عقلانیت را تأیید کنیم؟ آیا لازم است این عقیده را بپذیریم که همه‌کنش‌ها حتماً پیامدی نیستند، بلکه می‌توانند خودمدارانه هم باشند؟ آیا این تعبیر از عقلانیت، تنها موردی است که می‌تواند توضیحات بی‌نظیری را بدون جعبه‌های سیاه ارائه کند؟ بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان تاریخی، توکویل و وبر،

به‌طور ضمنی به این سؤال پاسخ داده‌اند. آنها گفته‌اند، درست است، کنش باید به صورت معنادار^۱ تعریف شود. بله، کنشگر باید معنای کنش خود را به‌عنوان علت ارتکاب آن درک کند. در بیشتر موارد، معنا و مفهوم کنش برای کنشگر در دلایل قدرتمندی قرار دارد که وی آنها را پذیرفته است. به عبارت دیگر، آنها یک سری اصول و قواعد عمومی را ارائه می‌کنند که به موجب آنها علل انجام دادن یک کنش، در «دلالتی»^۲ قرار دارد که بر اساس آنها کنشگر این کنش را انجام داده است و می‌افزایند که بر اساس موقعیتی که کنشگر در آن قرار دارد، این دلالت می‌تواند به شکل سود و زیان و «حتی اشکال دیگر» مطرح گردد. مثلاً تأیید یک نظریه در بیشتر موارد، کنشی است که در نتیجه این واقعیت رخ می‌دهد که فرد دلالت محکمی برای تأیید آن می‌یابد. پرستلی^۳، نظریه فلورژیستون^۴ را تأیید می‌کند، نه تنها به دلیل آنکه در صورت تأیید این نظریه منافی دارد بلکه به دلیل آنکه متقاعد شده است که این نظریه خیلی از واقعیات را بهتر از نظریه‌های جایگزین تبیین می‌کند.

در نقد نظر بودون، شاید با گسترش مفهوم نفع بتوان اینجا نیز نفعی در نظر گرفت. چون پرستلی به عنوان یک دانشمند به دنبال فهم بیشتر وقایع بوده و لذا توان تبیین بالا برای او یک نفع یا مطلوبیت است.

عقلانیت شناختی^۵ را باید از عقلانیت ابزاری تفکیک کرد. اولاً، به دلیل آنکه، تأیید یک نظریه یک عمل غیرابزاری است. ثانیاً، مسئله‌ای که کنشگر با آن روبروست، به حداکثر رساندن تعادل میان سود و هزینه نیست؛ بلکه بر اساس بهترین آگاهی‌اش، بررسی این مسئله است که آیا یک عقیده قابل قبول است یا خیر؟

نکته مهم در بحث عقلانیت، تمایزی است که وبر آن را پیشنهاد کرده و آن مفهوم «عقلانیت ارزشی» است که باید از «عقلانیت ابزاری» تفکیک شود. تفسیر بودون (۱۹۹۸) از نظر وبر، آن است که او می‌خواسته به ارائه اندیشه‌ای بپردازد که براساس آن کنشگران، در برخی اوضاع و احوال، عمل X را انجام دهند، نه به دلیل آنکه از انجام دادن آن، انتظار پیامد مطلوبی را داشته باشند، بلکه به دلیل آنکه متقاعد شده‌اند که X خوب است، زیرا این نظر دارای دلالت نیرومندی است. بنابراین وبر شاید هرگز رأی دادن را به عنوان یک پارادوکس در نظر نگیرد. این عمل وقتی یک پارادوکس خواهد بود که فرد تصور کند کنش عقلانی، همیشه پیامدگرایانه^۶ است و فرد به دلیل کسب پیامد یا نتیجه است که آن عمل را انجام می‌دهد؛ همان نظری که نظریه انتخاب عقلانی دارد. در آن صورت، رأی دادن یک پارادوکس است، زیرا رأی من در نتیجه انتخابات تأثیری ندارد. پس چرا مردم رأی می‌دهند؟ زیرا آنان دلالت محکمی دارند که اعتقاد دارند دموکراسی بهتر از رژیم‌های جایگزین است و آنها می‌بینند که انتخابات شکل‌دهنده یک نهاد عمده دموکراسی

1. Meaningful
2. Reasons
3. Priestley
4. Phlogiston
5. Cognitive rationality
6. Consequentialist

است. آنها اصل «یک فرد، یک رأی» را درک کرده‌اند و اعتقاد دارند که این اصل، بیانگر یک ارزش اساسی است و بنابراین ارزشمند است. به عبارت دیگر آنان رأی می‌دهند زیرا فردی که به ارزش دموکراسی آگاه است، باید رأی دهد. این تبیین در واقع، آن چیزی است که وبر «عقلانیت ارزشی» می‌داند. من رأی می‌دهم چون فکر می‌کنم باید رأی بدهم. من فکر می‌کنم باید رأی بدهم چون دلائلی قوی برای اعتقاد به دموکراسی دارم. البته اگر هیچکدام از کاندیداها مرا قانع نکنند، دلائل قوی برای خودداری از رأی دادن دارم و اگر ندانم که به چه کسی باید رأی بدهم نیز چنین وضعیتی رخ می‌دهد.

کوشش‌های زیادی برای تبیین چگونگی رأی دادن به کمک انواع روایت‌های نظریه انتخاب عقلانی انجام شده‌است. اما این نظریه‌ها قانع‌کننده نبودند و ماهیت «آگاهی کاذب» رأی‌دهنده را تبیین نمی‌کردند و بنابراین شاهد وجود یک جعبه سیاه بزرگ بودیم.

بودون (۱۹۹۸) با الهام از نظرات توکویل و وبر، مدلی به نام «مدل شناختی»^۱ ارائه می‌دهد که بر اصول ذیل متکی است:

- تا زمانی که خلاف این امر ثابت نشده است، کنشگران اجتماعی، عقلانی به نظر می‌رسند، به این معنی که برای اعتقاداتشان و کنش‌هایشان دلائل محکمی دارند.

- در موارد خاصی این دلائل می‌توانند به عنوان توازن برقرار کردن میان سود و هزینه کنش جایگزین، مطرح گردند. در دیگر موارد نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند، به ویژه در جایی که تصمیم یا کنش فرد مبتنی بر اعتقادات شناختی باشد؛ دلائل، عموماً به این نوع اختصاص ندارد. این امر ناشی از این واقعیت است که اعتقادات، غیرقصدمندانه^۲ است و اعتقادات هنجاری غالباً دارای پیامد نیستند. هر چند، در بیشتر اوضاع و احوال، یک کنشگر اجتماعی ممکن است از یک موضوع دور باشد، اما راجع به آن احساسات قوی داشته باشد (نمونه خوب این مورد، مجازات اعدام در ایالات متحده است). این یک مسئله روشن است که نظریه انتخاب عقلانی در تحلیل افکار عمومی، کاربرد محدودی دارد.

- در برخی اوضاع و احوال، اساس و ماهیت برخی کنش‌ها مبتنی بر دلائل «شناختی» است: فرد کنش X را انجام می‌دهد، زیرا اعتقاد دارد که Z متناسب یا واقعی است و این کار را می‌کند زیرا دلائل محکمی برای اعتقادش دارد.

- در برخی اوضاع و احوال، اساس و ماهیت برخی کنش‌ها مبتنی بر دلائل ارزشی است: فرد کنش X را انجام می‌دهد، زیرا اعتقاد دارد که Z منصفانه، یا خوب، یا غیرمنصفانه است و به دلائل غیرپیامدی^۳ معتقد است.

این امر ناشی از این باور است که نظریه انتخاب عقلانی، مورد خاصی از مدل شناختی است. هرگاه دلائل مدل شناختی به «سود منهای زیان» تعلق داشته باشد، از نظریه انتخاب عقلانی استفاده می‌کنیم. متقابلاً، هرگاه محدودیت آن دلائل به دلیل وابستگی‌شان به نوع سود منهای

1. Cognitivist model
2. Nonintentional
3. Nonconsequential

زیان موجود در نظریه انتخاب عقلانی باشد، از مدل شناختی استفاده می‌کنیم. به علاوه نظریه انتخاب عقلانی یک مدل نیرومند است نه یک نظریه عمومی.

الگوی شناختی، فرض را بر آن می‌گذارد که کنش‌ها، تصمیمات و اعتقادات برای کنشگر، به دلیل آنکه آنها را مبتنی بر دلیل دانسته، معنی‌دار است، حتی اگر آن دلایل را به روشنی نشاناسد، وی این احساس را دارد که آن دلایل، اساس عمل او هستند. تعریف بودون، نزدیک به عقلانیت محدود شده و عقلانیت اجتماعی است، که در ادامه خواهد آمد.

در اینجا به دو نکته مهم می‌توان اشاره کرد. گرچه تعریف کردن «عقلانیت» به کمک مفهوم «دلالتی محکم» تکرار بیهوده (این‌همانی) است، اما این شیوه، تنها راه پاسخگویی به این سؤال است که «کدام عقلانیت «واقعاً» بامعنا است» و این جایی است که در آن بحث‌کنندگان، آشکار می‌کنند که منظور «آنها» چیست. بر پایه این اصل که اعتقادات و کنش‌ها باید ریشه در استدلال و عقل داشته باشد، این بحث، تکرار بیهوده نیست. برعکس، برخی سنت‌ها از این فرضیه نشئت می‌گیرد که کنش‌ها و اعتقادات ناشی از دلیل نیست. همچنان که یافتن این دلایل و ساختن مجدد آنها کار سختی است (بودون، ۱۹۹۸): چرا مالکان زمین در فرانسه نسبت به هم‌تایان خود در بریتانیا، از نوآوری کمتری برخوردار بودند؟ چرا انگلیسی‌های قرن ۱۸ اعتقاد داشتند که به معدنچیان باید بیشتر از سربازان حقوق پرداخت شود؟ چرا ساکنان لندن از طریق اجتماعات خیابانی بر قدرت‌های سیاسی فشار نمی‌آوردند، کاری که پارسی‌ها غالباً انجام می‌دادند؟ چرا اعتقادات جادویی در برخی جوامع بیش از برخی دیگر یافت می‌شد؟ چرا در گذشته‌های دور، متادون در هلند بیش از فرانسه کاربرد داشت؟ همه این سؤالات با به کارگیری فردگرایی روش‌شناختی و یک نظریه موسع از عقلانیت، غیر از شکل خاصی از عقلانیت که در نظریه انتخاب عقلانی استفاده می‌شود، به نحو متقاعد کننده‌ای پاسخ داده شده‌اند. نکته قابل توجه دیگر آن است که آدم اسمیت، پدر معنوی نظریه انتخاب عقلانی، در کتاب «ثروت ملل» با به کارگیری الگوی شناختی و نه نظریه انتخاب عقلانی، مشکل معدنچیان و سربازان را حل کرده است.

نظریه جان الستر

شاید تأثیرگذارترین موردی که برای انتخاب عقلانی در علوم اجتماعی پیش آمده، مربوط به جان الستر فیلسوف و تاریخ‌دان نروژی باشد (اودن، ۲۰۰۱). وی در سال‌های اخیر به دنبال نشان دادن اهمیت نظریه انتخاب عقلانی در مسائل اساسی علوم اجتماعی، در حوزه‌هایی بیرون از محدوده اصلی آن (اقتصاد نوکلاسیک) بوده است (گیدنز، ۱۳۸۰). الستر نیز مانند هرسانی، نظریه بازی را به عنوان جایگزینی برای کارکردگرایی در علوم اجتماعی پذیرفته است. در هر حال، در خصوص الستر، این کارکردگرایی پارسونزی نیست، بلکه کارکردگرایی مارکس و مارکسیست‌هاست که ناقص به نظر می‌رسد و از این رو می‌باید با رویکردی علمی‌تر جایگزین شود.

مهم‌ترین اعتراض الستر، به تبیین کارکردگرایانه در علوم اجتماعی، این است که این نوع تبیین «هدفی را بدون یک کنش هدفمند» فرض می‌کند، از این رو پیش‌فرض برخی از گونه‌های

غایت‌شناسی عینی است. الگوهای رفتاری یا نهادها، به وسیله پیامدهای سودمند و بدون قصد و نیت [ایجاد آن الگوهای رفتاری و نهادها] از سوی هر شخص دیگری، تبیین می‌گردند. البته، الستر موافق است که نهادها ممکن است پیامدهای سودمندی را برای برخی گروه‌های جامعه - بدون اینکه به دلیل قصد و نیت اشخاص ایجاد شده باشد - در پی داشته باشند، اما این موضوع وجود نهاد را تبیین نخواهد کرد مگر آنکه سازوکار مسئول برای حفظ و نگهداری این نهادها دقیقاً مشخص گردد. نقص کارکردی‌ترین تبیین‌های نهادهای اجتماعی، این است که آنها نمی‌توانند سازوکار بازخوردی را که به استناد آن نهادهای اجتماعی با پیامدهای سودمند حمایت می‌شوند، تعیین و مشخص کنند.

الستر مثال‌های متعددی برای استفاده نادرست از تبیین‌های کارکردی در علوم اجتماعی مخصوصاً در علوم اجتماعی مارکسیستی آورده و معتقد است کارکردگرایی می‌باید با رویکرد انتخاب عقلانی علی‌الخصوص در قالب نظریه بازی جایگزین گردد. الستر ادعا می‌کند، در میان رویکردهای موجود برای رفتار انسانی، رویکرد انتخاب عقلانی، بهترین است و نظریه بازی برای تحلیل مارکسیستی استثمار و بهره‌کشی، مبارزات طبقاتی و انقلاب بسیار ارزشمند است (اودن، ۲۰۰۱).

در عین حال وی برخلاف عقیده بسیاری از مارکسیست‌ها، معتقد است مارکس خودش از رویکرد انتخاب عقلانی استفاده کرده است. این ایده‌ها بخشی از اقتصاد مارکسیستی است: اینکه سرمایه‌داران، سرمایه‌شان را به بخش صنعت، یعنی جایی که بیشترین بهره نصیب‌شان خواهد شد، منتقل می‌کنند و نیز اینکه برای ادامه حیات و بقا، اختراعات جدیدی به بازار ارائه می‌دهند. قطعاً همین موضوع، پیش‌فرض انتخاب عقلانی در بخش سرمایه‌داری است. همچنین الستر به منظور تشریح کاربرد نظریه بازی برای تحلیل مبارزات طبقاتی، چند نمونه ارائه می‌کند.

الستر، همانند کلمن و بودون، انتخاب عقلانی را با توجه به جستجوگری برای مبانی خرد توجیه می‌کند. ظاهراً زمینه چنین اقدامی، توجیه‌آمیز خواهد بود، اما نه برای تنوع تجربه‌گرایی عادی. مبانی خرد موضوعی قابل رویت نیست، اما منظور از آن، کشف سازوکار تصادفی یا اتفاقی است. به اعتقاد الستر، «تبیین یعنی ارائه سازوکاری به منظور بازکردن جعبه‌ای سیاه و نشان دادن محتویات داخل آن (شامل پیچ و مهره‌ها، چرخ‌دنده‌ها و وسایل)، علائق و باورهایی که مجموعه نتایج انباشتی^۱ را به وجود می‌آورند». در اینجا نیاز به مبانی خرد، علی‌الخصوص برای فشار در داخل نظریه مارکسیسم مشاهده می‌شود. «بدون برخورداری از دانشی مهم و ثابت درباره سازوکارهایی که در سطح فردی فعالیت می‌کنند، ادعاهای بزرگ مارکسیست‌ها درباره ساختارهای کلان و تغییر طولانی‌مدت، محکوم به ماندن در سطح نظریه‌پردازی^۲ خواهند بود.» و این، همان جایی است که نظریه بازی مطرح می‌گردد:

نظریه بازی، مبانی خرد قرص و محکمی را برای هرگونه مطالعه در ساختار اجتماعی و تغییر اجتماعی فراهم می‌سازد... برای مارکسیسم، نظریه بازی همچون ابزاری

برای شناخت موارد تضاد و همکاری مختلط، سودمند است، مواردی از قبیل: همکاری در تولید تا آنجا که ممکن باشد و تضاد بر سر تقسیم محصول. نظریه بازی می‌تواند به شناخت سازوکارهای همبستگی و مبارزات طبقاتی کمک کند، بدون آنکه فرض کند کارگران و سرمایه‌داران نفع مشترکی داشته و یا نیازی به همکاری داشته باشند. آنها نفع مشترک ندارند (الستر، ۱۹۸۲: ۴۷۷، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۳۱۱).

گرچه الستر به جنبه‌های آتی رویکرد عقلانی خوش‌بین است، اما به محدودیت‌های آن هم علاقه خاصی نشان می‌دهد. به همین منظور، کاملاً با بسیاری دیگر از حامیان انتخاب عقلانی مانند پکر^۱ و هرسانی تفاوت دارد. اول آنکه، نظریه بازی از گستره خرد تا حوزه بین‌الملل دارای محدودیت است چرا که عقلانیت در آن حوزه‌ها غالب نیست. اما در عین حال حوزه‌هایی در زندگی اجتماعی وجود دارند که علیت در آنها حکمفرماست. به اعتقاد الستر، این علیت به دو صورت زیرقصدمندی^۲ و فراقصدمندی^۳ بوده و محدود به حوزه کنش قصدمند است. «علیت زیرقصدمندی» به جامعه‌پذیری دلالت دارد: فرایندی که در آن تمایلات و باورهای ما شکل می‌گیرد، در حالی که «علیت فراقصدمندی» بر تعامل علی میان عامل‌های قصدمند دلالت دارد، یعنی وقتی افراد بر پایه این باور عمل می‌کنند که دیگر مردم، بیشتر رفتار سنتی از خود نشان می‌دهند تا کنش عقلانی (الستر، ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹، به نقل از اودن، ۲۰۰۱). وی همچنین می‌پذیرد که همه کنش‌های قصدمند، عقلانی نیستند، یعنی اینکه نشانگر محدودیت‌های ساختاری بوده و به ندرت با اطلاعات کامل رخ می‌دهند. البته این الگو از نظر منطقی، بر جایگزین‌ها ارجح است، به این دلیل که دانشمندان علوم اجتماعی همیشه باید از سوی اصل مسلم عقلانیت هدایت شود، حتی اگر در پایان بفهمد که در بسیاری از موارد خاص، از این اصل تخطی کرده است و این همان چیزی است که الستر آن را «اصل نیکوکاری»^۴ نامیده و آن را از رونالد دیویدسون^۵ فیلسوف به عاریت گرفته است.

الستر نه تنها یکی از حامیان انتخاب عقلانی، بلکه یکی از فردگرایان روش‌شناختی نیز به شمار می‌رود؛ و ظاهراً به نظر می‌رسد که با این پیش‌فرض رایج که این دو، به صورت جدایی‌ناپذیری به هم ربط دارند، هم‌عقیده است. این حقیقت که پدیده اجتماعی تنها به صورت پدیده‌ای که می‌باید تبیین شود (یا مبیین)^۶، ظاهر می‌شود، نشان دهنده این موضوع است. در حالی که آنچه که تبیین می‌کند (مبیین)^۷، دربرگیرنده افراد به تنهایی است، شامل خصوصیات، اهداف، باورها و کنش‌هایشان:

واحد ابتدایی زندگی اجتماعی، کنش انسانی افراد است. تبیین نهادهای اجتماعی

1. Becker
2. Sub-Intentional
3. Supra-Intentional
4. Principle of charity
5. Davidson
6. Explanandum
7. Explanas

و تغییر اجتماعی، یعنی نشان دادن اینکه چگونه آنها، بر اثر کنش و واکنش افراد پدیدار می‌گردند. این اظهار نظر که اغلب از آن به عنوان فردگرایی روش‌شناختی یاد می‌شود به اعتقاد من، کاملاً درست است. (الستر، ۱۳: ۱۹۸۹b، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۳۱۲)

البته الستر در عین حال، یک فردگرایی «هستی‌شناسانه» هم هست. اظهار عقیده او درباره نهادهای اجتماعی به‌عنوان «مجموعه‌های انسانی (موجود انسانی)... ذاتی» دلیل دیگری است بر نتیجه‌گیری‌ای که پیش از این آورده شد. در هر حال واضح‌ترین جمله یا عبارت برای نشان دادن این تأثیر، در پاسخی به تیلور آورده شده است:

در مطالعات وابستگی متقابل سه‌گانه، که از طریق نظریه بازی انجام گرفته است، میان پاداش‌ها (به‌واسطه حسادت و دگردوستی)، میان گزینه‌ها و پاداش‌ها (به واسطه علیت اجتماعی عمومی) و میان گزینه‌ها (به واسطه پیش‌بینی دوسویه)، فرد به صورت جهانی کوچک ظاهر خواهد شد، جهانی که در خود، کل شبکه روابط اجتماعی را جمع‌بندی می‌کند. به اعتقاد من در اینجا، زمینه برای تبیین قابل‌تحسین ظهور هنجارهای همبستگی ایجاد می‌شود، گرچه اینجا هم مثل هر جای دیگری ممکن است بهتر بتوان پایداری آنها را از طریق فرایندهای پراکنده جامعه‌پذیری در خانواده تبیین کرد تا از طریق ملاحظات آشکار این نوع (الستر، ۱۹۸۰: ۲۱۸، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۳۱۳).

الستر در مقایسه با کلمن و بودون بیشتر یک فردگرا محسوب می‌گردد، در حالی که کلمن و بودون، فردگرایان ساختاری‌اند، الستر بیشتر، نمونه کاملاً روشنی است از فردگرایی قدرتمند روان‌شناختی. در اینجا کاملاً روشن است که هیچ جایی، برای سروکار داشتن با نهادهای اجتماعی و ساختار اجتماعی به عنوان متغیرهای برون‌زاد در تبیین‌های علوم اجتماعی، حداقل به غیر از تبیین‌های پایین‌ترین سطوح، باقی نمی‌ماند. می‌توان حداقل ردپایی از عناصر ساختاری و نهادی را در الگوی عمومی‌ای که الستر برای تبیین‌های کنش انسان ترسیم کرده، پیدا کرد. به اعتقاد الستر کنش انسانی را می‌توان به عنوان نتیجه پایانی دو فرایند پالایش مشاهده کرد. اولین پالایش تشکیل شده است از محدودیت‌های ساختاری (اعم از فیزیکی، فنی، اقتصادی و نهادی) که بر کنش وارد می‌شوند. مجموعه‌ای از کنش‌های ممکن، که در داخل این محدودیت‌ها باقی می‌مانند را، الستر «مجموعه قابل اجرا» می‌نامد، در حالی که دیگران آن را «مجموعه فرصت» نام نهاده‌اند. دومین پالایش از تفکر بشری به‌عنوان جایگاه انتخاب، تشکیل شده است. دقیق‌تر بگوییم، این فیلتر، تشکیل شده از ترجیحات فردی و به گونه‌ای فعالیت می‌کند که گویی سعی دارد یک گزینه را جدا سازد و در مجموعه‌ای قابل اجرا به عنوان کنشی که می‌باید صورت پذیرد، درآورد. دقیقاً می‌توان گفت، آنچه که به محدودیت‌های خارجی تعلق دارد، سبب اعمال

محدودیت در گزینه‌ها می‌گردد و صحبت درباره آنچه که ترجیحات را می‌سازد، بسیار مشکل است و این خود یکی از موضوعات مورد بحث و اختلاف در میان هواداران انتخاب عقلانی است. به اعتقاد الستر، دو گزینه برای حل این مشکل در نظریه انتخاب عقلانی متصور است: اولین انتخاب، ساختارگرایی است، که ممکن است به آن به عنوان یک مورد محدودکننده انتخاب عقلانی نگریسته شود، آن هم زمانی که فقط معدودی گزینه‌ها، در «مجموعه فرصت» وجود داشته باشد. در این مورد، فرد انتخابی محدود دارد. الستر ساختارگرایی را به گونه‌ای تعبیر می‌کند که گویی بر فرضی از محدودیت‌های شدید (اعمال شده) بر گزینه‌ها و یا بر جبر شدید اجتماعی دلالت دارد و نیز محدودیت‌های ساختاری بر کنش اعمال می‌گردند، محدودیت‌هایی که از طریق مجموعه فرصت، وارد تبیین‌های انتخاب عقلانی می‌گردند.

الستر گزینه دیگری را که برای انتخاب عقلانی پیدا کرده، حائز اهمیت بسیار بیشتری می‌داند. این گزینه می‌گوید که: سازوکاری که عنصری از «مجموعه قابل اجرا» را تشخیص می‌دهد و برمی‌گزیند بیشتر علی است تا عمدی. شاید این موضوع به دلیل موانع متعددی باشد که بر سر عقلانیت قرار گرفته‌اند، موانعی از قبیل: رفتار مبتنی بر عادت، سنت، ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌ها. الستر می‌پذیرد که کنش به صورت علی، تحت تأثیر این عوامل قرار می‌گیرد، اما نه به صورت مستقیم. سنت‌ها، ارزش‌ها و هنجارها به صورت غیرمستقیم بر کنش انسان تأثیر می‌گذارند؛ یعنی از طریق ترجیحات. اودن معتقد است در خصوص ارزش‌ها، شاید زمینه برای این نوع اظهار نظر وجود داشته باشد، اما امکان وجود چنین زمینه‌ای در خصوص عادت‌ها، سنت‌ها، هنجارها و نقش‌ها بسیار کمتر است. در چنین مواردی، اگر آنها را به عنوان محدودیت‌هایی بر کنش یا به عنوان جایگزینی برای انتخاب عقلانی در نظر بگیریم، صائب‌تر است. ظاهراً الستر با این حقیقت که ارزش‌ها و هنجارها درونی‌شده‌اند و در نتیجه همچون محدودیت‌های بیرونی بر کنش عمل نخواهند کرد، راه خود را پیدا کرده است. اما این نوع نتیجه‌گیری غیرقابل تضمین است. حتی اگر این موضوع صحیح باشد که ارزش‌ها و هنجارهایی که ما در طی فرایند اجتماعی شدن به دست می‌آوریم، درونی می‌شوند و مستقیماً بر ترجیحات ما تأثیر می‌گذارند، در آن صورت، ارزش‌های درونی‌شده و هنجارهای دیگر افراد، همچون محدودیت‌های بیرونی، به شکل انتظارات، مجازات‌ها و رفتار آشکار، در پیش روی فرد قرار گرفته‌اند. این حقیقت که همگی یا اکثر افراد از مقررات نهادی یک جامعه پیروی می‌کنند، سبب می‌گردد که این مقررات برای یکایک آنها و نه برای همه آنها به صورت جمعی، بیرونی شوند. یعنی هنجارهای درونی شده، به دلیل تبعیت اکثر افراد از آن، در این مرحله به عنوان یک محدودیت بیرونی عمل می‌کند و دیگر به عنوان بخشی از نیروهای درونی مؤثر بر رفتار در نظر گرفته نمی‌شوند.

با این همه، اگر الستر حق داشته باشد دلیل بیاورد که «جامعه» بیشتر بر ترجیحات مردم تأثیر می‌گذارد تا بر مجموعه فرصت‌هایشان، هنوز هم یک «تأثیر اجتماعی» است که ظاهراً بر شکستگی یا تغییری در فردگرایی روش‌شناختی قوی دلالت دارد، اما «اگر و فقط اگر» علت‌های رفتارها و باورها که سبب کنش می‌گردند، خودشان هیچ چیز دیگری نباشند مگر کنش‌ها و

خصوصیات افراد. الستر نظر خود را در اینجا خیلی روشن و واضح بیان کرده است. به اعتقاد او این تأثیر اجتماعی، نشان دهنده آن است که:

ایده «نظریه عمومی جامعه‌شناسی» که در آن ترجیحات و علائق به صورت درونی و به عنوان محصولی از موقعیت‌های اجتماعی برای تولید آنچه که خود یک مشارکت به وجود می‌آورد، تعریف می‌شوند... در برگیرنده این مطالب بوده است: (۱) تبیین کنش فردی با توجه به تمایلات و باورهای فردی؛ (۲) تبیین موقعیت‌های کلان^۱ با توجه به کنش‌های فردی؛ و (۳) تبیین تمایلات و باورها با توجه به موقعیت‌های کلان (الستر، ۱۹۸۳: ۸۶، به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۳۱۵).

همان‌طور که در بالا مشاهده شد الستر، دو نوع علیت را در امور انسانی به رسمیت شناخته است که عبارت‌اند از: علیت فراقصدمندی و زیرقصدمندی. تبیین تمایلات و باورها با توجه به موقعیت‌های کلان، همان‌گونه که در عبارت بالا گفته شد، نمونه‌ای از علیت زیرقصدمندی^۲ است. اشکال متفاوت این نوع علیت را می‌توان تحت عنوان «جامعه‌پذیری» جمع‌بندی و خلاصه کرد. از این رو، این مسئله کاملاً با نظریه اجتماعی به عنوان کنش معنادار سازگار است و بر هیچ یک از عناصر کل‌گرایی دلالت ندارد. اما به اعتقاد الستر، ترجیحات هم از طریق موقعیت طبقاتی و نفع طبقاتی شکل می‌گیرد و این ارائه‌کننده عنصری ساختاری است که کل‌گرایانه است. پس، بعد تناقض‌آمیز مسئله این است که ظاهراً علیت زیرقصدمندی، کل‌گرایانه‌تر از علیت فراقصدمندی است. اما نوع دیگر علیت، همان کنش متقابل افراد است اما هیچ دلیلی یا شاهدهی مبنی بر اینکه کنش متقابل از سوی ساختار تعیین می‌گردد، وجود ندارد.

این صورت خاصی از «نظریه عمومی جامعه‌شناختی» الستر است که جای هیچ‌گونه محدودیت ساختاری را برای کنش باقی نمی‌گذارد. به هر حال، می‌توان عبارت ذیل را به عنوان شناخت رسمی و صریح چنین محدودیت‌هایی در نظر گرفت:

فرض گرفتن رابطه علی میان متغیرهای کلان، به سادگی، چاره‌ساز نخواهد بود. شاید بتوانیم نظمی تجربی را مشاهده کنیم... اما پیش از آنکه بتوانیم این دو مطلب زیر را نشان دهیم، هیچ چیزی را تبیین نکرده‌ایم: این دو مطلب عبارت‌اند از: (۱) چگونه موقعیت‌های کلان، در زمان t بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد، افرادی که از طریق اهدافی خاص برانگیخته یا تحریک شده‌اند؛ (۲) چگونه این کنش‌های فردی بر موقعیت‌های کلان جدید در زمان $t+1$ افزوده می‌شوند (الستر، ۱۹۸۳: ۸۴ به نقل از اودن، ۲۰۰۱: ۳۱۵).

ظاهراً نظریه عمومی جامعه‌شناختی الستر در موارد بسیاری با الگوهای انتخاب عقلانی ارائه شده از سوی کلمن و بودون مشترک است، به جز اینکه این نظریه از نظریه کلمن و حتی نظریه بودون کمتر ساختارگرایانه است. با در نظر گرفتن این حقیقت که الستر خودش را در همه جهات

1. Macro-state

2. Sub-Intentional

مارکسیست می‌پندارد، این موضوع تعجب‌آمیزتر خواهد بود. اما تلاش الستر برای تفسیر مجدد مارکس به عنوان یک فردگرایی روش‌شناختی، از سوی بسیاری از طرفداران مارکسیسم و (بسیاری دیگر) تکذیب شده است.



مجموعه نظریات جامعه‌شناختی انتخاب عقلانی، طیف گسترده‌ای دارند. اما همه آنها با بنیادی از کنشگر عاقل و بر پایه تحلیل‌های فردی (یا فردگرایی روش‌شناختی) آغاز کرده‌اند. لذا کار نظری وبر باید پیشگام این نظریات شناخته شود. اما پس از او نظریات دیگر، با بسط تعریف از عقلانیت و توجه به محدودیت‌های عقلانیت، هر یک، یکی از ابعاد این عقلانیت صرف و ابزاری را مورد نقد قرار داده و حاشیه جدیدی بر آن زده‌اند، ولی محور تمام آنها، نقد دیدگاه کلاسیک در باره عقلانیت کنشگر است. ریمون بودون محدودیت‌های شناختی را بررسی می‌کند، کلمن بر اهمیت ساختارها انگشت می‌گذارد، هرسانی در تحلیل عقلانی خود پای ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی را نیز باز می‌کند. الستر نیز با رویکردی مارکسیستی، ترجیحات و قصدمندی‌ها را در نظریه عقلانی خود می‌گنجاند. این تنوع آرا و تفسیرهای گوناگون از عقلانیت و توجه به ابعاد متفاوت عقلانیت، در کنار نقدهای وارد بر تحلیل‌های کلاسیک از عقلانیت و کنشگر عقلانی، باعث ایجاد پارادایم تازه‌ای به نام عقلانیت اجتماعی شد که امروزه می‌توان در آن، رگه‌هایی از نظریه‌های مطرح شده در این بخش را، با عطف توجه به محدودیت‌های عقلانیت مشاهده کرد.

۵۶

۴- نقدهای وارد شده بر نظریه انتخاب عقلانی

نقد بودون بر نظریه انتخاب عقلانی: بودون، در مقاله‌ای با عنوان «محدودیت‌های انتخاب عقلانی» (۱۹۹۸) به توضیح دو محدودیت عمده نظریه انتخاب عقلانی می‌پردازد. این دو محدودیت عبارت‌اند از: محدودیت در تبیین و ناتوانی در تحلیل داده‌های تجربی. وی این دو را با هم تلفیق کرده و آن را، فقدان بعد شناختی (که پیش از این توصیف شد) در نظریه انتخاب عقلانی می‌داند. این دو انتقاد، می‌توانند به صورت یک انتقاد عمومی، با هم تلفیق شوند. برخی از کنش‌ها، صرفاً و ذاتاً ابزاری‌اند. در میان کنش‌های ابزاری، برخی خودمدارانه‌اند. برخی دیگر از کنش‌ها، ابزاری خالص نیستند، به این معنی که بعد شناختی هم دارند: کنشگر می‌خواهد به یک هدف (G) برسد. وی عقیده دارد که M، روش مناسبی برای رسیدن به G است، اما ارتباط میان M و G برای وی اهمیت ندارد. در این مورد، نکته مهم، جنبه شناختی غیرابزاری کنش است. برخی از کنش‌ها اصلاً ابزاری نیستند؛ مانند جایی که فرد عمل X را انجام می‌دهد، نه فقط به دلیل اینکه عمل X برای وی نتایج خاصی را تولید می‌کند، بلکه به دلیل آنکه عمل X نتیجه اصولی است که وی آنها را قبول دارد. در این مورد، نکته مهم در تجزیه و تحلیل، تبیین این مسئله است که چرا کنشگر آن اصول را تأیید کرده است؟ تأیید اصول، تأیید یک نظریه یا دیدگاه، خودش یک کنش است، اما از نوع غیرابزاری آن.

نقد کلمن: کلمن (۱۳۷۷) برخی از ابعادی را که عقلانیت اقتصادی نمی‌تواند تبیین کند، چنین بیان کرده است:

- در برخی موارد، مفهوم کنش هدف‌دار به صورت کلی‌تری باید در نظر گرفته شود. مثلاً نظریه تورسکی^۱ درباره حذف برحسب جنبه‌ها یا ابعاد مختلف (که ظاهراً بهتر از نظریه استاندارد انتخاب عقلانی، با شیوه‌های عینی انتخاب مطابقت دارد) اشاره دارد به اینکه انتخاب هدف‌دار، طی مراحل انجام می‌شود و گزینش در هر مرحله، بر طبق بُعد یا جنبه معینی صورت می‌گیرد که در آن هدف‌های انتخاب فرق می‌کند. در نظریه استاندارد انتخاب عقلانی، هیچ جایی برای انتخاب ساختارمند سلسله‌مراتبی وجود ندارد.

- افراد هنگامی که قصد دارند به طور عقلانی رفتار کنند، جانبداری‌های منظمی وجود دارد که باعث می‌شود کنش‌هایشان بر طبق معیاری عینی، کاملاً عقلانی نباشد. یعنی افراد به طور منظم به گونه‌ای رفتار می‌کنند که نتایج به دست آمده را، کمتر از نتایجی که ممکن بود از کنش‌های دیگر به دست آید، مناسب بدانند.

- انحراف دیگر از عقلانیت، ناهمسازی میان مضموم بودن به انجام کنشی و سپس انجام ندادن آن کنش است، که در آن صورت ممکن است گفته شود که شخص دچار وسوسه شده است.

- نقد دیگر بر انتخاب عقلانی، فرجام‌شناسی (این‌همانی) آن است. در این نوع از تبیین، در این مفهوم، حالت‌های جاری بر حسب حالت‌های مطلوب یا مورد نظر آینده تبیین می‌شود و نه بر حسب حالت‌های پیشین.

نقد الستر: الستر در کتاب «ملات جامعه؛ مطالعه‌ای درباره نظم اجتماعی» (۱۹۸۹) مشاهده می‌کند که نظریه انتخاب عقلانی، بیش از آنچه او تصور می‌کرده، محدودیت‌های بنیانی دارد و تصدیق می‌کند که نظریه انتخاب عقلانی باید با تحلیل هنجارهای اجتماعی کامل شود و همچنین اظهار می‌دارد که هنجارها، منابعی از انگیزش را فراهم می‌کنند که غیرقابل تحویل به عقلانیت‌اند و نمی‌توانند به عنوان نتیجه کنش‌های عقلانی یا بهینه شده، تعبیر شوند. البته در برخی موارد، هنجارها ممکن است به صورت ابزاری، به عنوان پوششی برای منافع شخصی رعایت شوند، اما همیشه این گونه نیست، به دلیل اینکه چنین استراتژی‌هایی تنها در صورت وجود تعهدات هنجاری الزام‌آور، کارآمد خواهند بود.

مواردی که ترکیب نفع شخصی و تعهدات هنجاری (که کنش‌های افراد را هدایت می‌کنند) در آنها وجود دارد، انواع متمایزی از انگیزش دیده می‌شود، مانند حسادت، فرصت‌طلبی، یا آنچه که الستر «کدهای احترام»^۲ می‌نامد. الستر همچنین نشان می‌دهد که چگونه صورت‌های متنوع اعتماد به رفتارهای دیگران و باورپذیری رفتارهای آنان تقویت می‌شود، حتی در موقعیت‌هایی که به نظر می‌رسد که آنها بر خلاف منافع شخصی خود عمل می‌کنند.

۵- عقلانیت اجتماعی

نظریه انتخاب عقلانی و به ویژه رویکرد جامعه‌شناختی آن، متأثر از نقدهایی که برخی از آنها، پیش از این ذکر شد، به تدریج دچار تغییرات شد و از رویکرد عقلانی صرف، به «عقلانیت اجتماعی» متمایل شد. شروع این تغییرات، ایده «عقلانیت محدودشده» هربرت سیمون است. سیمون در مقاله‌هایی که در دهه ۱۹۵۰ منتشر کرد و نظریه انتخاب عقلانی را تحت تأثیر قرار داد، محدودیت‌های اطلاعاتی و پردازشی را بر عقلانیت بررسی می‌کرد (مارچ، ۱۹۸۶: ۱۴۵). در ادامه برخی از تغییرات و تطورات نظریه انتخاب عقلانی در حوزه جامعه‌شناسی، از نوع نظریه سیمون، به صورت مختصر بررسی می‌شود.

عقلانیت در زندگی روزمره: فردریس و اوپ^۱ در مقاله‌ای (۲۰۰۲)، به بررسی رفتار عقلانی در موقعیت‌های روزمره پرداخته‌اند. این موارد، رفتارهای تکراری کم هزینه و کم سودند. از دید نویسندگان مقاله، هرچند بسیاری افراد در اکثر اوقات در زندگی روزمره، با این موقعیت‌ها درگیرند، اما نظریه انتخاب عقلانی، بررسی این رفتارها را نادیده گرفته است. در عوض این نظریه به رفتارهایی از قبیل رأی دادن در انتخابات‌های ملی و رفتار مصرف‌کنندگان می‌پردازد. امروزه به خوبی آشکار شده است که بسیاری از موارد خلاف قاعده^۲ در زندگی روزمره وجود دارد که از آنچه به عنوان عقلانیت بدیهی شمرده می‌شود، تخطی می‌کند. اما تاکنون تلاشی نشده تا رفتار روزمره به عنوان یک مسئله قابل تبیین^۳ در نظریه انتخاب عقلانی مورد بررسی نظری و تجربی قرار گیرد. به نظر می‌آید که نظریه استاندارد انتخاب عقلانی در تبیین رفتار روزمره، مشکل داشته باشد. این مسئله در تبیین رفتار رأی دادن رخ می‌نماید. سود رأی دادن قابل چشم‌پوشی است، زیرا یک رأی‌دهنده تأثیر بسیار کمی بر نتیجه انتخابات دارد، لذا مردم نباید در انتخابات‌ها شرکت کنند. اما مشاهده می‌شود که تعداد بسیار زیادی از مردم رأی می‌دهند (بیش از ۸۰٪ در آلمان). در اینجا پیش‌بینی نظریه انتخاب عاقلانه، نادرست است. به صورت کلی، بسیاری از صاحب‌نظران بحث کرده‌اند که چنین رفتارهای کم هزینه‌ای که غالباً در زندگی روزمره رخ می‌دهد، قابل تبیین توسط نظریه انتخاب عقلانی نیست، یا خیلی سخت است.

رفتار روزمره، رفتاری است که افراد به صورت منظم^۴ با آن درگیر می‌شوند. این امر به آن معنی است که زمانی که بین رفتارها سپری می‌شود، مشابه است، یا رفتار یک یا چند بار در دوره‌های زمانی پی در پی رخ می‌دهند. رأی‌گیری هر چهار سال یک بار انجام می‌شود. بنابراین زمانی که بین دو رأی‌گیری متفاوت سپری می‌شود، مشابه است. مرخصی رفتن نیز، یک یا چند بار در یک دوره زمانی متوالی (یک یا دو بار در سال، ولی با امکان تفاوت در زمان وقوع: یک سال در تابستان و سال دیگر در بهار) رخ می‌دهد. برخی از رفتارهای روزمره عبارت‌اند از: ملاقات دوستان و وابستگان، تماشای تلویزیون، رفتن به رستوران یا تئاتر، خرید مواد غذایی و سایر اقدامات، گفتگو با همسر و...

1. Friedrichs & Opp
2. Anomaly
3. Explanatory problem
4. Regularly

عمومی‌ترین روایت الگوی کنشگر عقلانی فرض می‌کند که رفتار افراد در میان جایگزین‌های رفتاری که بر روی آنها گشوده است، به وسیله ترجیحات و محدودیت‌ها^۱ تعیین می‌شود. کنشگران گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که نفع آنان را به حداکثر می‌رساند. هنگام به کار بردن این مدل در زندگی روزمره، مسائل متعددی پیدا می‌شود.

- اکثراً ادعا می‌شود که رفتار روزمره عمدتاً از روی عادت است، به این معنی که جایگزین دیگری برای آن رفتار تصور نمی‌شود. افراد یاد گرفته‌اند که انواع خاصی از کنش را در موقعیت‌های خاصی انجام دهند. مردم به سادگی رفتاری را انجام می‌دهند که در گذشته انجام می‌دادند. در اینجا یک فرضیه دیگر نیز معقول به نظر می‌آید: اگرچه رفتارهای از روی عادت بسیاری وجود دارند، اکثریت رفتارهای روزمره، ممکن است به صورت کاملاً ساخت‌یافته، شامل جایگزین‌های رفتاری‌ای باشند که از یک منظر نیازمند تصمیم‌گیری کنشگران است. برای مثال مردم هنگام خریدن اکثر کالاها، با چند نوع از آن کالا در سوپرمارکت‌ها روبرو می‌شوند یا چندین راه مختلف برای گذراندن مرخصی و تعطیلات وجود دارد. بنابراین حتی در موقعیت‌های روزمره نیز مردم باید چند نوع جایگزین رفتاری را بررسی و محاسبه کنند و از میان آنها یکی را انتخاب کنند.

- اگر رفتار روزمره از روی عادت باشد، این مسئله نیز معقول است که مردم پیامدهای کنش خویش را در نظر نگیرند. می‌توان در اینجا فرضیه دیگری را تصور کرد و آن این است که مردم حتی وقتی رفتارهای عادت‌ی را انجام می‌دهند، بررسی می‌کنند که رفتارشان، چه پیامدی ممکن است داشته باشد. برای مثال وقتی که فردی به یک منزل تازه نقل مکان می‌کند، او کنکاش می‌کند که بهترین راه رفتن به سر کار از خانه جدید از چه طریقی است: پیاده، با ماشین، با اتوبوس یا با دوچرخه. پس از آن فرد تصمیم می‌گیرد و این رفتار هر روز تکرار می‌شود و حتی آن فرد دلیل انتخاب آن شیوه رفتن به سر کار و شیوه‌های دیگر رفتاری در این زمینه را نیز فراموش خواهد کرد و بدین‌سان، این رفتار به یک عادت تبدیل می‌شود. رفتاری که از روی عادت انجام می‌شود، تا وقتی که یک پیامد رفتاری تازه رخ ندهد، مورد بازنگری قرار نخواهد گرفت. از نگاه یک ناظر بیرونی، این رفتار ممکن است به این صورت به نظر بیاید که فرد، پیامدهای رفتار خود را در نظر نمی‌گیرد. اما حتی اگر یک رفتار به عادت هم تبدیل شده باشد، باز هم امکان دارد که فرد به صورت مداوم «دوباره محاسبه کند» تا مطمئن شود که پیامدهای رفتاری‌ای که قبلاً در نظر گرفته، تغییر نکرده و لذا، آن عادت بهترین گزینه رفتاری برای او است.

ممکن است این مسئله به ذهن برسد که پیامدهای رفتاری در رفتارهای روزمره، مورد بررسی قرار نمی‌گیرند، چون این رفتارها کم‌هزینه و کم‌سودند. به همین دلیل فرد برایش فرقی نمی‌کند که کدام گزینه را انتخاب کند و پیامدهای رفتاری برایش چندان هزینه‌ای ندارد و هزینه‌های فرصت برای او پایین است. بنابراین، فرد ممکن است تنها یک یا دو جنبه برجسته از موقعیت مربوط به رفتار خود را بررسی کند.

فرضیه دیگر نیز قابل باور است. افراد موقعیت‌های روزانه را به خوبی می‌شناسند. آنها رفتارهای گوناگونی را به صورت مداوم انجام می‌دهند و اطلاعات کافی در باره پیامدهای رفتارها دارند. بنابراین افراد قادرند تعداد نسبتاً زیادی از خصوصیات موقعیتی را که در آن درگیرند، بررسی سریع^۱ کنند. برای مثال، افراد در هنگام انتخاب یک رستوران، به روشنی می‌دانند که چه چیزی برایشان مهم است: محوطه داخلی رستوران، نوع مردمی که وارد رستوران می‌شوند، ترکیب منوی آن، قیمت‌ها و غیره. بنابراین ممکن است که افراد سررشتگی‌ای در زندگی روزمره به دست آورند تا بتوانند تعداد نسبتاً زیادی از پیامدهای رفتاری را در نظر بگیرند، پیش از اینکه تصمیم بگیرند.

پرسش بعدی که نظریه انتخاب عقلانی متوجه آن است، وجود «اکتشاف (شناخت جریان اندیشه) تصمیم»^۲ است. اکتشاف انتخاب تحت شرایط عدم قطعیت، ممکن است به عنوان «قواعدی تعریف شود که به صورت نظام‌مند، جستجو در میان فضای مشکلات را با در نظر نگرفتن برخی از عناصر فضای مشکل، آسان می‌سازد.» مثلاً برای خرید یک کالای خاص در میان ده‌ها نمونه متفاوت، به جای توجه به تمام وجوه مثبت و منفی کالا، بر یکی دو ویژگی (قیمت یا نام شرکت) تأکید شده و تصمیم‌گیری انجام می‌شود. برتری ساده‌سازی‌های جایگزین^۳، اکتشاف متفاوتی را نشان می‌دهد. بنابراین اکتشاف، یک قاعده تصمیم است. آیا چنین اکتشاف‌های رفتاری، افراد را به وارد شدن به یک تصمیم در یک دوره زمانی کوتاه، وادار می‌کند؟

چند پیش‌فرض مقدماتی را می‌توان برای پاسخ به مسائل بالا در نظر گرفت (فردریش و اوپ، ۲۰۰۲):

۱- مردم می‌خواهند سریع تصمیم بگیرند، یعنی زمان صرف شده برای یک تصمیم، خود یک هزینه است.

۲- محدودیت‌های شناختی^۴ در پردازش اطلاعات وجود دارد.

۳- مردم می‌خواهند از پیامدهای منفی تصمیمات «غلط» اجتناب کنند، یعنی از گزینه‌ای که آنها انتخاب نکرده‌اند. در زندگی روزمره، ما انتظار داریم که مردم، همیشه اطلاعات درباره بسیاری از تصمیمات خود را در تلاش‌های روزمره‌شان، به ترتیب منظم کنند^۵. بنابراین، آنها هزینه‌های یک تصمیم غلط را پایین در نظر می‌گیرند، یعنی احتمال خطا در انتخاب را کمتر برآورد می‌کنند. در نهایت می‌توان بنا بر نظر فردریش و اوپ، عقلانیت‌ها را در زندگی روزمره چنین پیش‌بینی کرد:

- برای رفتارهای روزمره، تعداد جایگزین‌ها و پیامدهای رفتاری که مردم آنها را در نظر می‌گیرند، کمتر از سایر انواع رفتار است.

- در ملاحظه احتمالات، مردم اغلب در رفتارهای روزمره (نسبت به سایر رفتارها)، میانجی‌ها را

1. Scan
2. Decision heuristics
3. Alternative simplifications
4. Cognitive constraints
5. Sort

در نظر نمی‌گیرند، بلکه احتمالات سرحدی صفر و یک را (به دلیل اطلاعات مناسبی که دارند) در نظر می‌گیرند.

- تعداد مراحل تصمیم‌گیری در رفتار روزمره، نسبت به سایر انواع رفتار کمتر است.

عقلانیت محدود: ایده عقلانیت محدود^۱ اولین بار توسط هربرت سایمون در دهه ۱۹۵۰ به کار رفت و به این واقعیت اشاره دارد که توانایی‌های شناختی انسان نامحدود نیست، مهارت‌های محاسباتی ما محدود است و حافظه ناقصی داریم. این مسئله باعث می‌شود که افراد رفتارهایی را انجام دهند که لزوماً عقلانی نیست و با منافع درازمدت آنها هماهنگ نمی‌باشد (سایمون، ۱۹۹۷؛ هوک، ۲۰۰۴؛ رابینستن، ۱۹۹۸؛ صالح نژاد، ۲۰۰۷).

گیگرنزر و سلتن (۲۰۰۲) در کتاب خود در باره عقلانیت محدود، در راستای مفهوم عقلانیت محدود سایمون، به دنبال اضافه کردن روانشناسی بیشتر به عقلانیت و بسط مفهوم عقلانیت محدود در هنجارهای اجتماعی و تقلیدند^۲. از نظر آنها، عقلانیت محدود نه به معنای بهینه کردن است و نه به معنای غیرعقلانیت. با این همه برخی از طبقه‌بندی‌ها از عقلانیت محدود، آن را به بهینه‌سازی تحت محدودیت‌ها^۳ تعریف می‌کند. مفهوم کلیدی در عقلانیت محدود، جستجوی محدود است. انسان‌ها در ابتدا اقدام به جستجوی دو نوع از اطلاعات می‌کنند: جایگزین‌ها (مثلاً برای خانه یا همسر) و راهنماها^۴ (یعنی برای دلائل و پیش‌بینی‌ها وقتی تصمیم دارید میان جایگزین‌های مفروض و مشخص انتخاب کنید). این جستجو می‌تواند میان ذهن انسانی (حافظه) یا بیرون آن (مثلاً کتابخانه، اینترنت، اذهان دیگر) انجام شود. سه نوع مدل عقلانیت محدود، از نظر آنها عبارت‌اند از: قواعد جستجوی ساده، قواعد توقف ساده و قواعد تصمیم ساده.

عقلانیت اجتماعی: توماس وس^۵، رئیس وقت بخش «انتخاب عقلانی» انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی^۶ در مقاله‌ای با عنوان «آیا جایگزینی برای «انتخاب عقلانی» وجود دارد؟» (۲۰۰۱)، توضیح می‌دهد که انتخاب عقلانی، هرگز یک جریان اصلی در جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌های علوم اجتماعی (البته به جز اقتصاد) نبوده است.

وس می‌گوید که ما غالباً، به ویژه در میان برخی از جامعه‌شناسان، متهم می‌شویم به مردمی که گرایش به حمایت از تفکری دارند که رفتار غیرهمیارانه و فرصت‌طلبانه را ترویج و بنابراین بسیاری از زبان‌های جمعی از قبیل آلودگی محیطی را ایجاد می‌کنند.

فیلیپ بوناسیچ^۷، در مقاله‌ای با عنوان «آیا اینکه ما خودمان را «عقلانی» می‌خوانیم، عقلانی است؟» (۲۰۰۰)، بیان می‌کند که عقلانیت، به دلیل هویت و تعریف اقتصادی آن، متضمن نفع فردی است. امروزه ما می‌دانیم که مردم همیشه در جهت نفع فردی عمل نمی‌کنند. به عنوان مثال در

1. Bounded rationality
2. Imitation
3. Optimization under constraints
4. Cues
5. Voss
6. ASA
7. Bonacich

بازی اولتیماتوم^۱، آزمودنی‌هایی که برای تقسیم پول قدرت دارند، نیمی از پول را به شریک خود اختصاص می‌دهند و از آن مهم‌تر اینکه شریک‌ها، خودشان نیز تقسیم‌های کم را رد می‌کنند. در بازی دوراهی زندانی یک‌بارہ نیز، خیلی از آزمودنی‌ها، گزینه همیارانه را انتخاب می‌کنند. همچنین آزمودنی‌ها، در بازی دوراهی زندانی با تعداد ثابت از آزمودنی‌ها، از استنتاج‌های قهقرایی برای عدم همکاری در همه بازی‌ها استفاده نمی‌کنند.

عقلانیت همچنین به معنی توانایی برای استدلال است. برهان‌های سنتی برای حل نظری بازی، وابسته به توانایی‌های بازیگران برای محاسبه راه‌حل‌های نظری غالباً پیچیده بازی است. اما برهان‌های اخیر برای راه‌حل‌های نظری بازی، کمتر به عقلانیت کنشگر وابسته است و بیشتر به ارزیابی استراتژی‌های موفق از طریق رقابت یا از طریق توانایی بیشتر برای بازتولید کردن تکیه دارد. عامل کلیدی در رشد تعلق بین‌رشته‌ای در نظریه بازی، به دلیل ارتباط آن با اقتصاد نیست، بلکه به دلیل ارتباط آن با زیست‌شناسی است. «جامعه‌شناسی تکاملی» نفع‌ها و مزایایی داشته است. جامعه‌شناسی تکاملی برهان‌های اخیر را برای مدل‌هایی توصیف می‌کند که ما از آنها استفاده می‌کنیم (این برهان که کنشگران، عقلانی نیستند، بلکه آنها به گونه‌ای عمل می‌کنند که مانند این است که آنها عقلانی هستند).

زولنای^۲ نیز به دنبال بررسی تنوع انتخاب‌ها در نظریه انتخاب عقلانی، با در نظر گرفتن سه مقوله «وظیفه»^۳، «نفع فردی»^۴ و «عشق»^۵، سه جنبه از انتخاب را چنین بیان می‌کند (۱۹۹۸: ۶۱۶):

- جنبه رعایت هنجارها^۶
 - جنبه رعایت نفع فردی (خودبینی)^۵
 - جنبه رعایت نفع دیگران (دیگربینی)^۶
- بنا به نظر زولنای یک نوع‌شناسی کامل از انتخاب‌های افراد، می‌تواند بر پایه این سه مقوله یا جنبه بنا شود. این مقوله‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- انتخاب اخلاقی: تنها به حداکثر رساندن ارزش رعایت هنجارها.
- ۲- انتخاب عقلانی: تنها به حداکثر رساندن (یا افزایش) ارزش نفع فردی.
- ۳- انتخاب دیگرخواهانه: تنها به حداکثر رساندن ارزش نفع دیگران.
- ۴- انتخاب عقلانی محدود شده توسط هنجار^۷: فرد به دنبال به حداکثر رساندن ارزش رعایت هنجارها و نفع فردی است، بدین معنی که هنجارها بر فرد فشار می‌آورد که نفع فردی را تعقیب کند.
- ۵- انتخاب تقدس اخلاقی^۸: فرد ممکن است که تمایل داشته باشد که هم ارزش رعایت هنجارها و

1. UG

2. Zsolnai

3. Duty

4. Norm-regarding

5. Self-regarding

6. Other-regarding

7. Norm-constrained rational choice

8. Moral saint choice

هم ارزش رعایت نفع دیگران را به حداکثر برساند. در این گزینه، تعقیب نفع فردی توسط شخص هرگز در نظر گرفته نمی‌شود.

۶- انتخاب همیارانه: فرد ممکن است هم به دنبال افزایش نفع فردی و هم نفع دیگران باشد. همکاری، در تعریف جامعه‌شناسانه آن، این انتخاب را در بر می‌گیرد.

۷- انتخاب عقلانی - اجتماعی^۱: در این گزینه، فرد به دنبال به حداکثر رساندن توأمان هر سه ارزش رعایت نفع فردی، رعایت نفع دیگران و رعایت هنجارها است.

چنانچه نوع آخر طبقه‌بندی زولنای را تعدیل در نظریه انتخاب عقلانی و عقلانیت اجتماعی بدانیم، این عقلانیت، ترکیبی از تعقیب نفع فردی، نفع جمعی و مراعات هنجارهاست. البته در این طبقه‌بندی، سازگاری این سه ارزش با هم، بسیار دشوار است و این طبقه‌بندی فقط از جهت آشنایی و دقت ذهنی مناسب است و برای کاربرد آن، در زندگی واقعی بیش از اینها، باید تلاش کرد.

۶- نتیجه‌گیری

نظریه انتخاب عقلانی به دنبال تبیین رفتار انسانی است که عاقلانه رفتار می‌کند و به دنبال بیشینه کردن منافع فردی خویش است. البته نظریه انتخاب عاقلانه، در علوم اجتماعی به تدریج حکم و اصلاح شد و به گونه‌ای صیقل یافت که اولاً مفهوم نفع فقط شامل منفعت اقتصادی نباشد و منافع غیرمادی - از قبیل رضای باطنی، ایثار و حتی عمل برای اجر اخروی - را نیز در برگیرد و ثانیاً میزان محاسبه‌گری فرد از حد عقلانی کامل به حد قابل اقناع تقلیل یابد و ثالثاً در کنار مفهوم نفع، هنجارهای اجتماعی نیز ملاحظه شود و با این بهبود مفهومی، بسیاری از اعمال افراد که در نظریه انتخاب عقلانی تبیین نشدنی بودند - از قبیل صرف نظر کردن افراد از نفع خود و داشتن حرکتهای جمعی - قابل تبیین شود. این تغییرات، به عقلانیت اجتماعی، در برابر عقلانیت اقتصادی منجر شد. (در کنار آن، محدودیت‌های عقلانیت، شکافته شد و در تعریف خود عقلانیت و محاسبه کردن سود و زیان، تجدیدنظر حاصل شد) و سطوح پایین‌تر محاسبات عقلانی نیز به عنوان رفتار عقلانی تعریف شد. در نهایت نیز مناسبات مشترک عقلانیت و جامعه در تحلیل‌ها وارد شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که نظریه انتخاب عاقلانه، این ادعا را ندارد که همه کنش‌ها عقلانی‌اند و همه انسان‌ها عقلانی عمل می‌کنند، بلکه به نظر کرایب (۱۳۷۸: ۹۷) می‌توان گفت: «مردم به تعداد و دفعات کافی دست به کنش عقلانی می‌زنند که نظریه انتخاب عقلانی را به یک گزاره کارآمد تبدیل می‌کند و دیگر اینکه وقتی سعی می‌کنیم کنش انسانی را درک کنیم، باید تبیین‌ها و الگوهای عقلانی را در اولویت قرار دهیم. از طرف دیگر، با اولویت دادن به کنش عقلانی، راه را برای نگاه کردن به سایر انگیزه‌ها باز می‌کنیم، یعنی با نگاه کردن به شیوه تفاوت واقعیت با آنچه که در صورت عقلانی بودن کنش افراد می‌توان انتظار داشت، امکان کشف جنبه‌های شالوده‌ای - یا دست کم غیرعقلانی - رفتار آنها ممکن است.»

منابع

۱. بودون، ریمون. (۱۳۷۰). *منطق اجتماعی: روش تحلیل مسائل اجتماعی*. عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: جاویدان.
۲. چلبی، مسعود. (۱۳۸۱). «فضای کنش: ابزاری تنظیمی در نظریه‌سازی». *مجله جامعه‌شناسی ایران*. ۴، ۱.
۳. کرایب، یان. (۱۳۷۸). *نظریه اجتماعی مدرن؛ از پارسونز تا هابرماس*. عباس مخبر. تهران: آگه.
۴. کلمن، جیمز. (۱۳۷۷). *بنیادهای نظریه اجتماعی*. منوچهر صبوری کاشانی. تهران: نشر نی.
۵. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۰). «نظم اجتماعی مسئله‌ای همچنان پابرجا». محمدرضا جوادی یگانه. کتاب ماه علوم اجتماعی (۴۷-۴۸). شهریور و مهر.
۶. لیتل، دانیل. (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع*. عبدالکریم سروش. تهران: صراط.
۷. وبر، ماکس. (۱۳۶۸). *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. حسن پویان. تهران: چاپخس.
۸. وبر، ماکس. (۱۳۷۴). *اقتصاد و جامعه*. عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده. تهران: مولی.
9. Bonacich, P. F. (2000). "Is calling ourselves "rational" rational"? The Agora Online (Newsletter of Rationality and Society Section of the American Sociological Association and the Research Committee on Rational Choice of the International Sociological Association). 9(1): 1-2.
10. Boudon, R. (1998). "Limitations of rational choice theory". *The American Journal of Sociology*; 104. 3.
11. Elster, J. (1989). *The cement of society*. Cambridge, New York, Victoria: Cambridge University Press.
12. Felkins, L. (1995). *The Social Dilemma*. www.magnolia.net/~leontf/sd/sd.html
13. Fisher, S. (2003). "rational choice". Political sociology lecture 3, MT03. URL: <http://malroy.econ.ox.ac.uk/fisher/polsox>.
14. Friedrichs, J. & Opp, K. (2002). *Rational behaviour in Everyday Situations*. *European Sociological review*, 18, 4: 15. Gigerenzer, G & Selten, R. (Eds.). (2002). *Bounded Rationality, The Adaptive Toolbox*. Dahlem Workshop Reports.
15. Harsanyi, J. C. (1998). "Advances in Understanding Rational Behaviour". In: Elster, J. (ed.). *Rational Choice*. Oxford: Basil Blackwell.
16. Huck, S. (ed.). (2004). *Advances in Understanding Strategic Behaviour; Game theories, Experiments and Bounded Rationality*. New York: Palgrave.
17. March, J. G. (1998). "Bounded Rationality, Ambiguity, and the Engineering of Choice". In: Elster, J. (ed.). *Rational Choice*. Oxford: Basil Blackwell.
18. Olson, M. (1965). *The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups*. Cambridge: Harvard University Press.
19. Rubinstein, A. (1998). *Modelling Bounded Rationality*. Cambridge: MIT Press.
20. Salehnejad, R. (2007). *Rationality, Bounded Rationality and Microfoundations, Foundations of Theoretical Economics*. New York: Palgrave.
21. Simon, H. (1997). *Models of Bounded Rationality*. Cambridge: MIT Press.
22. Stark, R. (1994). "Rational choice theories of religion". The Agora Online (Newsletter of Rationality and Society Section of the American Sociological Association and the Research Committee on Rational Choice of the International Sociological Association) 2(1): 1-4.
23. Udehn, L. (2001). *Methodological Individualism; Background, history and meaning*. London: Routledge.
24. Voss, T. (2001). "Is there an alternative to "rational choice"?" The Agora Online (Newsletter of Rationality and Society Section of the American Sociological Association and the Research Committee on Rational Choice of the International Sociological Association) 9(2): 1-2.
25. Zsolani, L. (1998). "Rational Choice and the Diversity of Choices". *Journal of Socio-Economics*. 27. 5.